

هفت دوره کلیسا

فصل هفتم

عصر کلیسای ساردس

مکاشفه 3:1-6

“و به فرشته‌ی کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گویند او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای، ولی مرده هستی.

بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.

پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما؛ زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.

لکن در ساردس اسم‌های چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید، زیرا که مستحق هستند.

هر که غالب آید به جامه‌ی سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت، بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.

آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساهای چه می‌گوید.

ساردس

ساردس مرکز لیدی‌ی باستان بود. این شهر از پادشاهان لیدی به پارسیان و بعدها، از آنان به اسکندر مقدونی رسید. این شهر توسط آنتیوکوس کبیر غارت شد. پس از آن پادشاهان پرغامس تا قبل از فتح آن توسط رومیان، تسلط را در دست گرفتند. این شهر در زمان تیبریوس بخاطر زلزله و طاعون ویران شده بود. امروز ساردس تنها تلی از ویرانه‌ها و خالی از سکنه است.

این شهر زمانی از نظر تجاری اهمیت بسیاری داشت. پلینی می‌گوید که هنر رنگرزی پشم در این شهر اختراع شده، این شهر مرکز رنگرزی پشم و بافندگی بود. این شهر دارای منابع طلا و نقره در منطقه بود و گفته شده که سکه‌های طلا، نخست در آنجا حک شده بودند. این شهر همچنین دارای یک بازار برده بود.

مذهب این شهر پرستش ناپاک الهی سیل بود. ویرانه‌های عظیم معبد سیل هنوز هم در آنجا قابل رویت است.

یادتان هست که در عصر کلیسای پرغامس به دیدگاه بابلی «مادر و پسر» که بعنوان سمیرامیس و نینوس شناخته می‌شد و به سیل و دئیوس در آسیا تبدیل شد، اشاره کردم. صفات مربوط به این دو، وقتی آنها را در کنار یکدیگر بررسی می‌کنیم، بسیار روشن‌تر است.

پسر، خدای خورشید؛ مادر، الهی ماه

پسر، خداوند آسمان؛ مادر، ملکه‌ی آسمان

پسر، مکشوف کننده‌ی نیکویی و راستی؛ مادر، رحمت و عطوفت

پسر، متوسط؛ مادر، شفیع

پسر، دارنده‌ی کلیدی که دروازه‌های جهان مخفی را باز و بسته می‌کند؛ مادر، انجام همان کار، با کلیدی مشابه

پسر، داور مردگان؛ مادر، ایستاده در کنار او

پسر، کشته شده، قیام کرده و به آسمان صعود کرده؛ مادر، از نظر جسمانی توسط پسر به آنجا حمل شده

حال در روم به همین خدا، عنوان خداوند داده شده است. او پسر خدا خوانده شده، درحالی که الهی مادر، مادر خدا خوانده شده است.

این چیزی است که ما در دو دوره‌ی دیگر نیز متوجه شدیم، جایی که دیدگاه «مادر و پسر» نسبت فوق‌العاده‌ی یافت. اما حال متوجه می‌شویم که حتی در آن زمان هم در بابل، پرستش پسر، توفیقی نیافت و جای خود را به پرستش مادر داد. پس، او آرام

آرام جای پسر را گرفت. می‌بینیم که در این دوره، بت‌پرستی ساردس، پرستش زن بود. این بار تنها سیبل است، نه سیبل و دئیوس، مادر عملاً جای پسر را گرفته و دارای تمام امتیازات الوهیت است. تنها کاری که باید انجام داد، این است که به عناوین متعدد او پرداخت و صفات و مشخصات دلپذیر را که کلیسای کاتولیک رومی به مریم اطلاق کرده، به یاد آورد تا متوجه شویم که مذهب این دوره از کجا می‌آید.

وقتی به موضوع پرستش سیبل می‌پردازیم، دو چیز به شدت نظر را جلب کرد. یکی این اصل که او مانند یانوس کلیدی بر گردن داشت که به او قدرت و اختیاری مانند یانوس می‌بخشید، (کلید آسمان و زمین و اسرار) و اصل دوم اینکه پرستندگان او خود را آنقدر شلاق می‌زدند که از بدنشان خون جاری شود. کاری که امروز توسط کاتولیک‌هایی که احساس می‌کنند دارند مانند خداوند زجر می‌کشند، انجام می‌شود.

در واقع این دوره‌ای است که نخستین گسست حقیقی از سیستم پاپی روم رشد نمود و تردیدی نیست که این باعث شد تا نبیه ایزابل به تعلیم مریم‌پرستی خود تأکید کرد تا آن را تحکیم کند و تصمیم به مخالفت با پروتستان‌هایی گرفت که در نقشه‌ی نجات به غیر از باکره‌ی رحمت یافته‌ای که انتخاب شده بود تا فرزند را به دنیا بیاورد، هیچ نقشی برای او قائل نبودند. چنان‌که لوثر تعلیم عدالت به ایمان را شکل داد، آنها به اعمال، ریاضت، دعا و ابزار غیر کتاب مقدسی دیگر متمسک بودند. و درحالی‌که مسیحیان آزاد شده، پسر را جلال می‌دادند، کاتولیک‌های رومی الهی‌سازی مریم را افزایش دادند، تاجایی‌که در قرن بیستم، علی‌رغم مخالفت بالاترین الهیدانان کاتولیک، پاپ پیوس عملاً مریم را در یک بدن قیام کرده، تا جایگاه جلال یافتگی بالا برد. این تعلیم دقیقاً همان تعلیم بابلی پسر است که مادر را از نظر جسم به آسمان می‌برد.

جای تعجب ندارد که این دوره‌ی پنجم، درست مانند سایر ادوار پیش می‌رود تا زمانی که خود را در دریاچه‌ی آتش، جایی که فاحشه و فرزندانش در موت ثانی کشته می‌شوند، خواهد یافت. اینهاش! مریم پرستی، پرستش سیبل، آیا می‌دانستید که سیبل همان عشتاروت بود که ایزابل، کاهن آن بود و باعث شد که اسرائیل از طریق مراسم گمراه کننده‌ای که او انجام می‌داد، لغزش بخورد؟ بله، این کسی است که او در کتاب مقدس بود.

دوره

دوره‌ی ساردس یا پنجمین دوره‌ی کلیسا از سال 1520 تا سال 1750 بعد از میلاد بطول انجامید.

پیغام آور

پیغام آور این دوره شناخته‌شده‌ترین پیغام آور ادوار، یعنی مارتین لوتر است. مارتین لوتر یک محقق برجسته بود. او درحال تحصیل برای وکیل شدن بود، تا زمانی که بیماری دائم و فوت یکی از دوستان نزدیکش باعث شد که او نسبت به شرایط روحانی زندگی جدی شود. او در سال 1505 در ارفورت به میثاق اگوستینی پیوست. او در آنجا به تحصیل فلسفه و کلام خدا مشغول شد.

اوزندگی تحت سخت‌ترین ریاضت‌ها داشت، ولی تمام این اعمال بیرونی نمی‌توانست حس گناه را از او دور کند. او می‌گفت: "خودم را تا حد مرگ زجر دادم تا با خدا به صلح برسم، ولی در تاریکی بودم و آن را نیافتم." استاپیتز وکیل عمومی کلیسای او به وی کمک کرد تا به این بینش برسد که نجات باید تجربه‌ی یک عمل درونی باشد، تا یک مراسم و تشریفات. با این تشویق او بیشتر به دنبال خدا گشت و بعدها کشیش شد. هنوز نجات نیافته بود که یک محقق مشتاق کلام خدا و یکی از الهیدانان برجسته زمان خود شد.

بخاطر صداقت عظیم و دانش عمیقش بعنوان یک واعظ، خیلی‌ها دنباله‌رو او بودند. او برای تحقق به عهدی که با خود بسته بود، به روم سفر کرد. در آنجا بود که او شاهد پوچی اعمال تحمیلی کلیسا بود که قرار بود، نجات را اثر آورد و کلام خدا در قلبش نشست که: "مرد عادل به ایمان زیست خواهد کرد."

در بازگشتش به خانه، حقیقت بشارت دهنده‌ی این کلام، ذهن او را دربر گرفت و او از گناه آزاد گشته، در ملکوت خدا مولود گشت. اندکی پس از آن، او به دکترای الهیات ترقی یافت و مأموریت یافت تا «تمام زندگی خود را وقف مطالعه، تفسیر وفادارانه و دفاع از کلام مقدس نماید». البته او این کار را با چنان تلاشی انجام داد که دل او و دل اطرافیانش عمیقاً متمرکز بر حقیقت کلام بود. خیلی زود کلام در مغایرت آشکار با سوءاستفاده از تعالیم و اعتقاداتهای کلیسا قرار گرفت.

به این ترتیب وقتی لئوی دهم به مقام پاپی رسید و جان تترل آمد تا برای گناهان آمرزش‌نامه بفروشد، لوتر چاره‌ای نداشت، جز اینکه بر ضد این تعلیم غیر کتاب مقدسی به‌پا خیزد. او ابتدا از پشت منبر بر ضد آن صحبت کرد و سپس رساله‌ی مشهور 95 تبصره‌ای خود را نوشت که در 31 اکتبر 1517، آن را به در کلیسای کسل نصب کرد.

در مدت کوتاهی تمام آلمان برافروخته شد و اصلاحات شروع شد. این را بخاطر داشته باشید که مارتین لوتر تنها کسی نبود که به کلیسای کاتولیک رومی اعتراض کرد. او یکی از آنها بود. سایرین، قدرت خود ساخته‌ی جسمانی و روحانی پاپ‌ها را رد کرده بودند و حتی در میان خود پاپ‌ها، اصلاحات موقت و کمی وجود داشت. بله، افراد بسیار دیگری بودند که مسائل را مطرح کرده بودند، ولی در مورد لوتر، زمان خدا برای یک حرکت قطعی که ابتدای احیای کلیسا برای ریزش روح القدس، که در آینده‌ای دور

باید انجام می‌شد، رسیده بود.

حال مارتین لوتر، خود، یک مسیحی پر از روح و حساس بود. او مسلماً مرد کلام بود، چون نه تنها شور و اشتیاق شدیدی برای مطالعه‌ی آن داشت، بلکه اشتیاق داشت که آن را در دسترس همه قرار دهد تا همه بتوانند به آن زیست کنند. او عهد جدید را ترجمه کرده و در اختیار مردم قرار داد. خود او این کار سخت و دشوار را انجام داده و یک بخش را بارها و گاهی تا بیست بار اصلاح می‌کرد. او گروهی از محققین را دور خود جمع کرد که یهودیانی در میان آنها بودند و عهد عتیق را نیز ترجمه کرد.

این کار بسیار بزرگ لوتر، کاری است که هنوز هم در آلمان، تمام کارهای بعدی در رابطه با کلام، بر آن متکی است.

او یک واعظ و معلم بزرگ کلام بود و مخصوصاً در سال‌های اولیه‌ی خود تأکید و اصرار زیادی بر این داشت که کلام باید تنها معیار باشد. بنابراین او مخالف اعمال، بعنوان ابزار نجات و تعمید بعنوان ابزار احیاء و تولد تازه بود. او شفاعت مسیح جدا از انسان را آن گونه که مفهوم و درک پنتیکاستی اولیه بود، تعلیم می‌داد. او مردی بود که خود را وقف دعای زیاد کرده بود و یاد گرفته بود که هرچقدر هم که کار زیادی برای انجام داشته باشد و هرچه از نظر زمان به شدت در فشار باشد، برای گرفتن نتیجه‌ای رضایت بخش، باید بیشتر وقت خود را در دعا به خدا اختصاص دهد. او می‌دانست که باید با شریر جنگید و گفته شده که شیطان یک بار بر او ظاهر شد و او جوهردان را به سمت او پرت کرد و او را وادار به رفتن نمود. یک باردیگر دو متعصب نزد او آمدند تا او را فریب دهند که با طرد کردن تمام کشیشان و کتاب مقدس‌ها به آنها ملحق شود. او روح درون آنها را تشخیص داد و آنها را بیرون کرد.

در تاریخ ساور، جلد 3 صفحه‌ی 406، درمورد دکتر مارتین لوتر این گونه روایت شده است که: «او یک نبی، مبشر، متکلم به زبان‌ها و مترجم بود؛ همه در یک شخص، تمام 9 عطا‌ی روح القدس به او عطا شده بود.»

چیزی که قلب او را به روح القدس تحت تأثیر قرار داد و این جوانی کوچک، نشانگر این بود که حقیقت داشت به کلیسا بازمی‌گشت، چنان که تعلیم عادل شمردگی در پنتیکاست شناخته شده بود: ایمان محض فیض و جدا از اعمال. می‌دانم که دکتر لوتر فقط به عادل شمردگی ایمان نداشت و فقط موعظه نمی‌کرد، بلکه این زمینه و موضوع اصلی او بود، چنان که حقیقتاً باید می‌بود. چون این تعلیم پایه‌ی کلام است. او برای همیشه بعنوان ابزاری در دست خدا شناخته خواهد شد که این حقیقت را دریافت کرد. او پیغام آور پنجم بود و پیغام او این بود که: «عادل به ایمان زیست می‌کند.» قطعاً تصدیق می‌کنیم که او هم می‌دانست و هم تعلیم می‌داد که ما باید از ایمان به ایمان منتقل شویم. درک حیرت‌آور او از حاکمیت خدا، برگزیدگی، پیش برگزیدگی و حقایق دیگر، او را بعنوان مردی بزرگ در کلام نشان می‌دهد. و باز می‌گویم، چنان که تاریخدانان هم می‌گویند، خدا از او استفاده کرد تا استاندارد خدا را در برابر اعمال برای قوم بیاورد، یعنی «عادل به ایمان زیست می‌کند».

حال چنان که قبلاً به آن اشاره کردم، این دوره توسط تاریخدانان، دروهی اصلاحات خوانده شده است. این کاملاً درست است. این چیزی است که بود. این چیزی است که باید می‌بود، چون مارتین لوتر یک اصلاحگر بود، نه یک نبی. می‌دانم که کتاب‌های تاریخی از او بعنوان یک نبی یاد می‌کنند، ولی این به آن مفهوم نیست که کتاب تاریخ درست است، چون هیچ گواهی از مارتین لوتر وجود ندارد که او را از منظر مفهوم کتاب مقدسی نبی راستین خدا، واجد شرایط کند. او یک معلم خوب با برخی تجلیات و آشکار سازی روح در زندگی خویش بود و ما خدا را از این بابت می‌ستاییم. پس اوقادرنی بود تا کلیسا را به تمامی حقیقت هدایت نماید، چنان که فردی مانند پولس که هم رسول بود و هم نبی، می‌توانست.

حال باسپری شدن زمان، متوجه می‌شویم که تغییرات شگرفی در نحوه‌ی انجام اموری که در آن دخالت داشت، ایجاد شد. او در ابتدا بسیار ملایم، نترس و صبور بود و دائم برای رسیدگی به مشکلات در انتظار خدا بود. اما وقتی که جماعت زیادی تحت بیرق او درآمدند، هدف و برنامه‌ی آنها یک برنامه‌ی راستین روحانی نبود. بلکه آنها اهداف سیاسی داشتند، آنها می‌خواستند که یوغ پاپ را بشکنند. آنها علاقه‌ای به فرستادن پول به روم نداشتند. متعصبین نیز در بین آنها به‌پا خاستند. خیلی زود او به امور سیاسی و تصمیماتی که حقیقتاً خارج از حیطه‌ی کلیساست، کشیده شد، بدون توجه به اینکه کلیسا به‌واسطه‌ی دعا و موعظه و رفتار می‌تواند یک استاندارد را برقرار سازد. این مشکلات سیاسی آن قدر انبوه شد که او را وادار به قرار گرفتن در جایگاه غیرمعتبر و غیرقابل دفاع شافی میان اربابان و دهقانان نمود. تصمیمات او آن قدر اشتباه بود که باعث شروع یک قیام شد و هزاران نفر کشته شدند. او نیت خوبی داشت، اما زمانی که اجازه داد تا دوباره گرفتار انجیل یک کلیسا- دولت بشود، باید گردباد را درو می‌کرد.

اما باتمام اینها، خدا از مارتین لوتر استفاده نمود. نباید گفته شود که نیت‌های او غلط بود، بلکه باید گفته شود او در قضاوت خود قصور کرد. به راستی اگر لوتری‌ها بتوانند به تعالیم او بازگردند و خدا را چنان که این برادر عزیز و گران قدر پرستش و خدمت کرد، خدمت کنند، مسلماً آن قوم یک عزت و ستایشی برای خدای عظیم و منجی، عیسی مسیح خواهند بود.

تحیث

مکاشفه 1:3

«و به فرشته‌ی کلیسای در ساردس بنویس، این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد.

اعمال

تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای، ولی مرده هستی.”

یک بار دیگر مانند چهار دوره‌ی قبلی، روح دارد خداوند بخشنده‌مان را با نشان دادن صفات عالی‌اش بر ما مکشوف می‌سازد. این بار درحالی که او در میان کلیسا ایستاده است، او را بعنوان کسی می‌بینیم که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. می‌دانیم که هفت ستاره چه کسانی هستند، ولی باید متوجه شویم که هفت روح به چه چیزی اشاره می‌کنند.

چهار بار در کتاب مکاشفه با این اصطلاح مواجه می‌شویم.

مکاشفه 4:1

“... از هفت روح که پیش تخت وی هستند.”

مکاشفه 1:3

این را می‌گویند او که هفت روح را دارد.

مکاشفه 5:4

“و از تخت، برق‌ها و صداها و رعد‌ها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.”

مکاشفه 6:5

“و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خداوند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.”

قبل از هر چیزی، یقیناً می‌دانیم که این آیات یک تعلیم جدید و متضاد با انجیل یوحنا 4:24 الف: “خدا روح (یک روح) است.” ارائه نمی‌کنند، بلکه این مانند اول قرن‌تین 8:12-11 است که می‌بینیم یک روح، خود را به نه طریق ظاهر می‌سازد. از اینجهت می‌دانیم که معنی هفت روح خدا این است که یک روح، یعنی همان روح در یک طریق هفت گانه پیش می‌رود. در مکاشفه 5:4 همین هفت روح، «هفت چراغ آتشین»، پیش تخت خدا خوانده شده‌اند. از آنجا که یوحنا در کتاب مکاشفه از چیزی مگر سمبل‌های عهد عتیق استفاده نکرد، به عهد عتیق می‌رویم و در امثال 27:20 می‌خوانیم که: “روح انسان چراغ خداوند است.” این هفت روح، در ارتباط با انسان دیده می‌شوند.

در انجیل یوحنا 35:5 از یحیی تعمید دهنده بعنوان «نور مشتعل» یاد می‌شود که دراصل باید «چراغ افروخته» ترجمه شود. و باز در مکاشفه 6:5 هفت روح بعنوان هفت چشم، شناسانده شده‌اند.

زکریا 4:10

“زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد، زیرا که این هفت مسرور خواهند شد، حینی که شاقول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می‌نمایند.”

این بسیار واضح است که عبارت «اینها» به انسان‌ها اشاره دارد. به این ترتیب می‌بینیم که چشمان خداوند در این مثال، انسان‌ها هستند، قطعاً آنها مردان مسح شده و پر از روح هستند. چون خدمت‌های خداوند به قوت انسان نیست، بلکه از روح القدس است.

با در کنار هم قراردادن یافته‌هایمان، این آشکار است که هفت روح خدا، اشاره به تداوم خدمت همان روح القدس در زندگی هفت انسان دارد که خدا خود را با آنها می‌شناساند. آنها چشمان او و چراغ‌های او هستند. اینکه اینها چه کسانی هستند را به سادگی می‌توان دید، چون آیه‌ی بعدی آنها راستاره‌ها می‌خواند که اکنون برای ما بعنوان هفت پیغام‌آور هفت دوره شناخته شده هستند. این چقدر زیباست! می‌بینید، ستاره باید در شب نور بتابانند، چون خورشید رفته است. به همین ترتیب پیغام‌آوران هر دوره (که بعنوان ستاره مشخص شده‌اند). باید نور پسر را منعکس می‌ساختند. همه‌ی آنها این را توسط روح القدس انجام دادند.

پولس نخستین پیغام‌آور بود و در غلاطیان 8:1 گفت که اگر فرشته‌ای، هر پیغام‌آوری، هر نایی، مهم نیست که چه کسی باشد، اگر انجیلی به غیر از آنچه که پولس موعظه کرد، موعظه کند، اناتیم باد. پولس می‌دانست که بعد از رحلت او گرگان درنده وارد خواهند شد. او می‌دانست که خود شیطان، می‌تواند بعنوان فرشته‌ی نور ظاهر شود، پس خادمانش چقدر بیشتر. پس او هشدار می‌دهد که این انجیل همیشه همان خواهد بود. پولس به نام عیسی تعمید می‌داد و جایی که غوطه‌ور نشده بودند، دوباره تعمید می‌داد. او کلیسا را در نظم قرار داد و روش درست استفاده از عطایای روح را تعلیم داد و تصدیق کرد که آنها باید تا آمدن عیسی در کلیسا بمانند. بنابراین، پیغام‌آوران بعدی، هر شش نفر آنها، با همان روح القدس و به همان آتش مشتعل شده و همان نور انجیل عیسی مسیح را تابانده و آیات و نشانه‌ها به دنبال ایشان خواهد بود. آیا ایرنئوس نیز حائز این شرایط بود؟ بله. مارتین؟ بله. کلومبا؟ بله. مارتین لوتر؟ مطمئناً. آیا وسلی بود؟ بله. او خدمت عظیمی داشت، حتی برای اسب خود دعا کرد که خوب شود و

خوب شد. بفرمایید. هفت دوره‌ی کلیسا و هفت پیغام آور که یکسان بودند و پولس لعنت را اعلام کرد برهرکس که بگوید پیغام آور است، اما یک انجیل دیگر را داشته باشد و در نور دیگری زیست کند.

حال آیا این آخرین مطلبی که گفتم، با سایر کلام تطابق دارد؟ بله. در کلام می‌گوید که اگر کسی کلامی به این کتاب بیفزاید، یا از آن کم کند به بلایا مبتلا شده و برای محکومیت از جانب خدا داوری خواهد شد. خدا گفت:

“زیرا هرکس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادتمی‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.”

مکاشفه 22: 18

پس می‌بینیم که هفت روح درحقیقت اشاره به روح خدا دارد که اراده و کلام خدا را در نسل‌های متفاوت بعمل می‌آورد. تمایل دارم که این را در کلام نشان دهم. روح خدا به قوت در ایلیا بود، سپس همان روح دو برابر بر الیشع قرار گرفت. سپس قرن‌ها بعد همان روح که برای توضیح خدمتش آن را روح ایلیا می‌خوانیم، بر یحیی تعمید دهنده قرار گرفت. یک روز همان روح که با همان خدمت شناسانده می‌شود، در انتهای ادوار کلیسای امت‌ها، بر یک نفر قرار می‌گیرد.

و باز کلام می‌گوید که خدا عیسی را به روح القدس و قوت، مسح کرد و رفت تا به عمل نیکو مشغول شود و تمام کسانی را که از جانب شریر زحمت دیده بودند، شفا دهد. وقتی عیسی داشت به بالا برده می‌شد به شاگردان گفت که تا پنتیکاست صبر کنند و در آن زمان همان روحی که بر او بود، برگشته بر آنها قرار خواهد گرفت و آنها را پر خواهد ساخت. سپس آن بدن «بیرون خوانده شده» (یعنی کلیسا) بجای او بر زمین خواهد بود و جای او را خواهد گرفت و چون همان روحی که در او بود، در ایشان خواهد بود، آنها نیز همان اعمال را انجام خواهند داد و هرکس که به راستی بدن عیسی مسیح (کلیسای راستین) باشد، همان اعمالی را ظاهر می‌سازد که عیسی انجام داد و بعد کلیسای پنتیکاست، چون همان روح در آنها خواهد بود. هرکلیسای دیگری که روح و تجلیات آن را ندارد، در برابر خدا حساب پس خواهد داد.

اینجا این را هم می‌گوید که این هفت ستاره یا هفت پیغام آور هفت کلیسا در دستان او هستند. او آنها را نگه می‌دارد. بلافاصله این را متوجه می‌شوید که اگر آنها در دستان او هستند، پس با قوت او همراه و مرتبط هستند. این چیزی است که دست، نشانگر آن است. دست نشانگر قوت و اقتدار خداست. هیچ‌یک از آنها به قوت و اقتدار خویشنیامد. این چیزی است که پولس گفت. هیچ‌کس جرأت آن را ندارد. این اقتدار خدا و قوت روح القدس را می‌طلبد. انجیل در اقتدار خدا و به قوت روح القدس موعظه شده است. این مردان همه توسط روح القدس قوت یافته بودند. همه‌ی آنها مقابل جهان ایستادند. می‌توانستند این کار را انجام دهند. آنها از خدا پر بودند. آنها توسط خدا فرستاده شده و اقتدار یافته بودند، نه از جانب خودشان یا هیچ انسان دیگری.

آنها چیزی را داشتند که جهان نمی‌توانست داشته باشد. عیسی گفت: “زمانی که او برود، روح خود را می‌فرستد که جهان نمی‌تواند آن را بپذیرد.” درست است. جهان یا سیستم‌های جهان نمی‌توانستند او را بپذیرند. این چیزی است که تشکیلات است، این یک سیستم دنیوی است. یک کلیسا با سیستم جهانی را به من نشان دهید که از روح القدس پر باشد می‌خواهم آن را ببینم. اگر بتوانید چنین کلیسایی را به من نشان دهید، درحقیقت دارید در کلام یک اشتباه پیدا می‌کنید. نه قربان! حتی یکی از این پیغام‌آوران، سازماندهی و یا تشکیلاتی نشده بود. آنها یا بیرون گذارده شدند، یا بخاطر ملزم شدن از گناه تشکیلات، آنجا را ترک کردند. چطور ممکن است روح القدس در تشکیلات باشد، درحالی که این تشکیلات است که جای روح را می‌گیرد و فرقه‌ها که جای کلام را می‌گیرند؟ یادتان باشد «تشکیلات» یعنی «موت»، طور دیگری نمی‌تواند باشد. اگر جهانتسلط یابد، روح جدا می‌شود.

بله، روح، هفت روح نیست، بلکه یک، او همیشه همان خواهد بود و همان‌گونه عمل خواهد نمود و هفت پیغام آور همان روح را خواهند داشت. همان کلام را تعلیم خواهند داد و همان قوت را خواهند داشت. و اگر کلیسا، کلیسای راستین باشد، همان روح و کلام را خواهد داشت و همان عمل و قوتی را خواهد داشت که آنها در پنتیکاست داشتند. از نظر تجربیه‌ای یک کلیسای پنتیکاستی خواهد بود و صحبت به زبان‌ها، ترجمه‌ی زبان‌ها و نبوت و شفاه در آن وجود خواهد داشت. خدا در میان آن خواهد بود و در میان آن خود را ظاهر خواهد ساخت، چنان‌که همیشه انجام داده است. هلولیاه! و او (کلیسا) غیرتشکیلات خواهد بود، این را فراموش نکنید.

اکنون می‌توانیم ببینیم که عیسی مسیح، دارد خودش را در طول ادوار به واسطه‌ی روح خود در پیغام‌آوران مکشوف می‌سازد. آنها در همان جایگاهی هستند که موسی برای قوم اسرائیل بود. همان‌گونه که او مکاشفه‌ی دوران خود را داشت، هر پیغام‌آوری نیز مکاشفه‌ی خدا و خدمت همان دوران را خواهد داشت.

به این جهت، وقتی می‌بینیم که پیغام‌آوران در دست او هستند، خداوند را می‌بینیم که خود را با این مردان می‌شناساند و قوت خویش را به ایشان عطا می‌کند. این کافی نیست که او خود را با تمام کلیسا همراه و مرتبط ساخته، چنان‌که زمانی دیدیم که او ایستاده در میان هفت چراغدان دیده شد. این هم کافی نیست که ما پنج خدمت کلیسایی افسسیان باب 4 (رسولان، انبیاء، معلمین، مبشرین، شبانان) را ببینیم. چون در هر دوره‌ای کلیسا گمراه می‌شود و این فقط جماعت نیست، بلکه جماعت روحانیون

یا شبانان هم به اندازه‌ی گوسفندان در اشتباه هستند. پس خدا خودش را بعنوان شبان اعظم در خدمت این هفت نفر به روی صحنه می‌آورد تا قوم خود را به سمت حقیقت و قدرت فراوان آن حقیقت برگرداند.

خدا در قوم خویش است. تمام قوم خویش، چون اگر کسی روح مسیح را ندارد، از آن او نیست و او کلام است. او کلام شناخته شده در قوم خواهد بود، اما او به انتخاب خویش به واسطه‌ی اراده‌ی مستحکم خود رهبری خاصی را در این مردان منتخب قرار داده است. آنها یک بار در هر دوره ظاهر می‌شوند. این همان روح است که در آنهاست. این چقدر از بدعت روم فاصله دارد. آنها انسان منتخب خود را دارند، یکی را پس از دیگری ارائه می‌دهند و چیزهایی را اضافه می‌کنند، هیچ‌یک قوت خدا را ثمر نمی‌آورند، هیچ‌یک در کلام خدا نمی‌مانند، هریک نسبت به نفر قبلی بیشتر دور می‌شود و هرچه می‌خواهد به آن می‌افزاید، گویی خداست. خدا در این نیست. بلکه او در پیغام آور خویش است و کسی که پری خدا را داشته باشد، پیغام‌آور را دنبال خواهد نمود. چنان‌که پیغام‌آور، خود، به واسطه‌ی کلام او دنباله‌رو خداوند است.

“او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد.”

مکاشفه 1:3

همان‌طور که همان خدا در تجسم یافتن، خود را با یک انسان شناساند، اکنون دوباره دارد خود را از طریق یک انسان، با روح خود در آن انسان، می‌شناساند. خداوند می‌گوید: “اینها از آن من هستند.” هفت پیغام‌آور پر از روح، از آن خداوند هستند. شاید طرد شوند، یا شاید مورد تردید قرار گیرند. درحقیقت از نظر ذهن انسانی، حتی شاید واجد شرایط هم نباشند. با این وجود آنها پیغام‌آوران عصر خود هستند. خدا از یک ابراهیم استفاده کرد، (او دروغ گفت.) از یک موسی استفاده کرد، (سرکشی کرد.) از یک پولس، (نافرمانی کرد.) یک شمشون، (گناه کرد.) یک داوود، (قتل کرد.) او همچنین از یک یوشع و یک یوسف استفاده نمود و نیز کسانی که مشکلات شدید داشتند، از کسانی که به نظر می‌رسید کامل باشند، بسیار بیشتر بود؛ همه از آن او بوده و هستند. کسی شهادت انکار آن را ندارد. او آنها را توسط روح‌القدس که در درون آنها قرار دارد، مورد استفاده قرار داد. آنها یا برای خدای خود ایستادند و یا افتادند و در تمام آنها اراده‌ی حاکم خدا تحقق یافت. بگذار روایت ظاهری آن را انکار کند، این همچنان صادق باقی می‌ماند. خدای ابدی همچنان در میان چراغدان‌های طلایی گام برمی‌دارد و پیغام‌آوران خود را توسط روح و با کلام، برای مردم هر دوره می‌فرستد.

توبیخ

مکاشفه 3: 1 ب

“اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای، ولی مرده هستی،”

مکاشفه 3: 2 ب

“هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.”

حال، به راستی که این چیز عجیبی است. تا قبل از این دوره، در هر دوره‌ی خدا ایمانداران راستین را ستوده، سپس تاک دروغین را توبیخ نموده است. اما از قرار معلوم در این مقطع چنان نادیده گرفتن گستاخانه‌ای در رابطه با خدا و کلام او را شاهد هستیم که تمام پیغام به این پنجمین دوره‌ی کلیسا با توبیخ و محکومیت همراه است.

“اعمال تو را می‌دانم.”

این چه اعمالی بود که به حضور خداوند آورده شد و باعث ناخشنودی او گردید؟ خوب، می‌دانید که هر دوره‌ای بخشی از دوره‌ی بعدی را دربر می‌گیرد، پس ما شاهد تداوم اعمال دوره‌ی چهارم در دوره‌ی پنجم هستیم. اعمالی که به خوبی از آن آگاهی دارید.

– هدایت و رهبری روح‌القدس توسط یک سلسله مراتب انسانی جایگزین شد.

– کلام ناب خدا و منفعت رایگان و آزاد آن برای همه بخاطر اعتقادنامه‌ها، دگم‌ها و روال کلیسایی کنار گذاشته شد.

– پرستش در روح و عطایای روح و هر آنچه که مربوط به مشارکت راستین مقدسین بود، بخاطر مناجات‌نامه و بت‌پرستی عینی، مراسم بت‌پرستانه و چیزهای دیگر کنار گذاشته شد.

– مریم‌پرستی در پرستش مسیحی جایی عظیم‌تر پیدا کرد، تا آنجا که درحقیقت جایی در الوهیت برای او فرض شد و پسر از جایگاه رفیع خود، فوق از همه، پایین آورده شد تا تابع انسانی که پاپ باشد و خود را جانشین مسیح می‌خواند، شود.

آنهايي که با این کلیسای مهیب ضد مسیح جنگیدند، از میان برداشته شدند. کسانی که با آن ماندند خود را در گرو کلیسا یافتند؛ خواه دهقان و یا پادشاه. حیات آنها از آن خودشان نبود، آنها از آن مسیح هم نبودند، بلکه جسم، روح و جان آنها متعلق به کلیسای روم بود. آنها از خون مسیح صحبت می‌کردند، درعین حال نجات خود را با پول می‌خریدند و آمرزش گناهانشان را با طلا

یا ریاضت خریداری می کردند. کسانی که ثروتمندتر بودند، برایشان بسیار خوشایند بود، وقتی پاپ لئو دهم، به آنها اجازه داد تا آرمزش گناهای را که هنوز مرتکب نشده اند، بخرند؛ آنها با آسودگی خیال توانستند نقشه ی حیات مهلک خود را طرح کنند و رفته آنها را انجام دهند، با علم به اینکه پاپ الحال گناهان ایشان را بخشوده است. کلام خدا از آنها مخفی داشته شد، پس چه کسی باید حقیقت را می دانست؟ از آنجا که راستی و حقیقت تنها از کلام می آید، مردم در مزبله ی کلیسای روم محبوس شده، در انتظار موت و بعد از موت، داوری بودند. اما فاحشه ی بزرگ، مست از خون شهدا و عاری از تفکر داوری، وحشیانه در کشتن انسان ها به هر دو موت فیزیکی و روحانی تلوتلو می خورد.

حال درانتهای دوره ی چهارم که ابتدای دوره ی پنجم خواهد بود، اشغال قسطنطنیه (استانبول فعلی) توسط ترک ها، عالمان تحصیل کرده را با متون یونانی شان از شرق به غرب فرستاد. به این ترتیب، خلوص کلام و تعلیم ایمانداران راستین منتشر شد. این معلمین عالی، نه تنها دارای اهمیت ویژه بودند، بلکه مخترع چیزی بودند که پایه ی کشف انتشارات مدرن ما برای تسهیل و تولید کتب شد. از این جهت می بینیم که اشتیاق شدید و درخواست برای کتاب مقدس می توانست جواب داده شود.

خدا مردان بزرگ زیادی را برخیزانید که لوتر یکی از آنها بود. کالوین و زوینگلی دو شخصیت تابناک دیگر بودند. خیلی های دیگر هم در کنار آنها بودند، ولی کار عظیم خدا در حقیقت توسط خود این مردان دچار مانع گردید، برای مثال، آنها با عقد و پیوند کلیسا به حکومت در شورای نیقیه مخالفتی نکردند، بلکه آن اتحاد را پرورش دادند.

از دفاع از انجیل توسط حکومت استقبال شد، هرچند که هیچ کلامی برای آن نبود. می توانیم ببینیم که "غضب انسان خدا را می ستاید." در وقایعی مانند هنری هشتم که خواستار ایجاد اصلاحات و رد کردن اقتدار پاپی شد، با حقیقت پنطیکاست و محافظت خدای قادر مطلق بسیار فاصله داشت.

علی رغم تعلیم مداوم مارتین لوتر بر ضد دخالت بیرونی در امور کلیسای محلی، او قادر به زدودن ذهن افراد از دیدگاه و مفهوم "اسقف، اسقف اعظم" در اداره ی کلیسا نبود. به این ترتیب کلیسا در جهت درستی گام برداشت ولی همچنان در بند بود، بنابراین در مدت کوتاهی دوباره در اسارت همان مزبله ای قرار گرفت که اقدام به گریختن از آن نموده بود.

در عین حال هنوز جام اعمال قبیح او پر نشده بود. نه تنها لوتر به واسطه ی قضاوت ضعیف خود محرک نبرد و کشته شدن تعداد بسیاری بود، بلکه گروه زوینگلی هم دکتر هامپیر را آزار رسانده و به زندان افکندند. هرچند که این مورد، مستقیماً او را به مرگ در آتش نینداخت، ولی سهم عمده ای در مرگ او به وسیله ی آتش داشت. کالوین هم کاری کمتر از آن نکرد، چون او خواستار دستگیری سروتوس شد، که یگانگی الوهیت را دیده و آن را تعلیم می داد. بنابراین حکومت، این برادر را محاکمه نمود و برخلاف تصور کالوین، به مرگ در آتش محکوم شد.

اگر یک دوره ی غیرت فرقه ای در تمام تاریخ وجود داشته باشد، در این مقطع غم انگیز بوده است. کومنیوس به خوبی این دوره را توصیف می کند. او نویسنده ی کتاب «یک چیز ضروری» است. او جهان را با دخمه ای پر پیچ و خم مقایسه می کند و نشان می دهد که راه خروج از طریق رها کردن چیزی غیر ضروری و انتخاب یک چیز ضروری، یعنی مسیح است. او می گوید تعداد بی شمار معلمین، بخاطر کثرت فرقه هایی است که به زودی دیگر نامی برایشان نخواهیم داشت. هر کلیسایی خود را بعنوان کلیسای راستین یا حداقل نابترین و راست ترین بخش آن محسوب می کند، در حالی که در بین خود، یکدیگر را با تلخ ترین تنفرها مورد جفا قرار می دهند. امید هیچ مصالحه ای در میان آنها وجود ندارد، آنها عداوت را با عداوتی آشتی ناپذیر پاسخ می دهند.

آنها انواع اعتقادنامه های خود را از کتاب مقدس جعل می کنند، اینها دژ و دروازه ی آنها هستند که خودشان را پشت آنها تقویت داده و در برابر هر حمله ای مقاومت می کنند. من نخواهم گفت که این اعتراف های ایمان (چون می توانیم تصدیق کنیم که در اکثر موارد چنین است.) در خودشان بد هستند. آنها چنین می شوند، هرچند که آنها آتش عداوت را در آن خوراک می دهند. فقط با کنار نهادن همه ی آنها با هم، ممکن خواهد بود که روی شفای زخم های کلیسا کار کرد. یک چیز دیگر هم به این دخمه ی پر پیچ و خم فرقه ها و اعترافات گوناگون تعلق دارد، علاقه به مباحثه و ستیزه جویی... چه چیزی از آن بدست می آید؟ آیا تابحال یک نزاع فیصله یافته است؟ هرگز. فقط تعدادشان افزوده شده است.

شیطان بزرگ ترین سفسطه گر است، او هرگز در مباحثه ی کلام غالب نشده است... در پرستش الهی معمولاً کلام انسان بیش از کلام خدا شنیده می شود. هر کدام هر جور که بخواهند و راجی می کنند، یا با دانش خود وقت را تلف کرده و دیدگاه دیگران را بی اعتبار می کنند. از تولد تازه و از اینکه چطور یک انسان باید به شباهت مسیح تغییر کند تا شریک ذات الهی گردد، (دوم پطرس 1:4) به ندرت چیزی گفته می شود. از قدرت کلیدها، کلیسا تقریباً قدرت الزام را از دست داده و فقط قوت رها کردن باقی می ماند... آیین های دینی که بعنوان نماد اتحاد، محبت و حیات ما در مسیح داده شده، به مناسبتی برای تلخ ترین تضادها و دلیلی بر یک نفرت مشترک و مرکز فرقه گرایی تبدیل شده است.

به طور خلاصه، عالم مسیحیت به یک دخمه ی پر پیچ و خم تبدیل شده. ایمان به هزار تکه تبدیل شده و اگر یکی از آنها را نپذیری، تو را بدعت می خوانند... چه چیزی می تواند کمک کند؟ فقط یک چیز لازم است، بازگشت به مسیح، نگاه به مسیح بعنوان تنها رهبر و گام برداشتن در جای قدم های او، کنار گذاشتن تمام چیزهای دیگر تا رسیدن به هدف و آمدن به یگانگی ایمان.

(افسیسیان 4:13) همان گونه که ارباب آسمانی همه چیز را براساس کلام بنا کرده، ما نیز باید تمام خصوصیات و اعترافات ویژه‌ی خود را کنار نهاده و تنها در کلام مکشوف شده‌ی خدا که متعلق به همه‌ی ماست، خشنود شویم. باید با در دست داشتن کتاب مقدس فریاد بزنیم: “به چیزی که خدا در این کلام مکشوف کرده، ایمان دارم. در اطاعت، احکام آن را حفظ خواهم نمود. برای آنچه که وعده داده شده، امید دارم.” ای مسیحیان! گوش دهید. تنها یک حیات وجود دارد، اما موت به هزارن شکل به سراغ ما می‌آید. تنها یک مسیح وجود دارد، اما هزاران ضد مسیح... پس ای عالم مسیحیت! می‌دانی که به چه چیزی نیاز است. یا به سمت مسیح بازگشت می‌کنی، یا توهم مانند ضد مسیح به سمت هلاکت پیش می‌روی. اگر حکیم هستی و حیات داری، رهبر حیات را دنبال کن.

اما شما مسیحیان! شادی در وجودتان مملو شود... کلام رهبر آسمانی خود را بشنوید، نزد من آیید... به یک صدا پاسخ دهید: “لیک! می‌آییم.”

حال، گفتم که این دوران کمک بسیار زیادی به رشد روح فرقه‌ای نمود. اگر این رفتار قرن‌تانی که “من از پولس هستم. من از اپلس هستم.” جای ابراز شده باشد، در این دوره است. در این دوره، شاهد لوتری‌ها، حزب یا گروه زوینگلی و هوسی‌ها هستیم. چنین گسستگی در بدن، ناامیدکننده بود. آنها نام داشتند که به آن زنده بودند، ولی مرده بودند. آنها مسلماً مرده بودند. آنها لحظه‌ای که تشکیلات شدند، مردند. گروه‌های بزرگ، سازماندهی و تشکیلاتی شده و خود را در نکاح به حکومت پیوند زدند. این کافی بود، کار آنها تمام بود. این لوتری‌ها بودند که به کلیسای رومی انتقاد می‌کردند. آنها از بی‌عدالتی اتحاد سیاسی و مذهبی اطلاع داشتند. با این حال لوتر (مانند مسیحیان یهودی‌گرا که بر پطرس غالب شده بودند.) حکومت را بجای خدا، مدافع ایمان قرار داد. این اولین فرقه‌ی شناخته شده‌ای است که از فاحشه بیرون آمد؛ اما وقتی لوتر مرد، خیلی طول نکشید که دارای سلسله مراتبی شبیه همانی که با آن جنگیده بود، شد. این حرکت خدا تا زمان از راه رسیدن نسل دوم، دوباره زیر بال‌های مادر خود برگشته بود. او (کلیسا) بازگشته بود و این را نمی‌دانستند. آنها نام خویش را بالاتر از نام او (مسیح) قرار داده بودند، آنها نیز داشتند به نام خویش زندگی می‌کردند.

تمام فرقه‌ها امروز دارند همین کار را می‌کنند. آنها دارند نام خود را زیست می‌کنند، نه نام خداوند عیسی مسیح. این به سادگی قابل مشاهده است، چون هر کلیسایی بخاطر نوع پرستشی که دارد، شناخته می‌شود، ولی هیچکدام به واسطه‌ی قوت خدا شناخته نمی‌شوند. این آزمون شماست. می‌خواهم همین‌جا به این نکته توجه کنید که این دوره، آیات و نشانه‌ها را در میان خود نداشت. آنها قوت خدا را بخاطر قدرت حکومت کنار گذاشتند. آنها به نام‌های خود چسبیدند. آنها نام‌های خویش را بزرگ ساختند. این همان روح قدیمی «همه را در آغل خود جمع کردن» است. امروز باپتیست‌ها می‌خواهند که متدیست‌ها به آنها ملحق شوند. متدیست‌ها می‌خواهند بر پرزبیتری‌ها پیروز شوند و پنطیکاستی‌ها همه را می‌خواهند. هر کدام بیشترین و بزرگ‌ترین امید را عرضه می‌کنند، به نوعی دری به آسمان یا حداقل، طریقی به یک ورودی فراوان‌تر. این چقدر غم‌انگیز است!

این روح فرقه‌ای، تمام فرقه‌ها را واداشته تا نظام‌نامه‌های خود را بنویسند و اعتقادنامه‌های خودشان را تعلیم دهند؛ سپس مقامات اداره‌ی کلیسایی خودشان را برقرار سازند و بعد هر کدام ادعا کنند که او و تنها او از جانب خدا سخن می‌گوید، چون بیشترین شایستگی را دارد. این دقیقاً همان کاری است که پاپ و کلیسای رومی دارند انجام می‌دهند. آنها کاملاً نزد مادر خود، فاحشه، برگشته‌اند و این را نمی‌دانند.

در انتهای مطلبان در مورد این آیه‌ی “نام داری که زنده‌ای، ولی مرده هستی.”، نمی‌توانم بر این نکته تأکید نکنم که این دوره، هر چند اصلاحات را ثمر آورد، ولی بجای ستایش و تشویق، سخت‌ترین و شدیدترین توبیخ‌ها و ملامت‌ها را از خدا دریافت کرد. چون بعد از اینکه خدا دری را برای فرار گشود، **بذر فرقه را کاشت که به آغوش فاحشه بازگشت.** وقتی جدایی از کلیسای کاتولیک اتفاق افتاد، حقیقتاً این یک حرکت روحانی کامل نبود، بلکه بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت. همان‌طور که اشاره کردم، اکثر مردم به دلیل نفرت از سیستم سیاسی رومی و اسارت مالی، با پروتستان‌نیم همراه شدند. به این ترتیب، بجای اینکه این حرکت روحانی بزرگ با نشانه‌هایی از تأثیر روح القدس همراه باشد، مانند زمانی که خدا صرفاً ابزار روحانی را برای تحقق اراده‌ی خود در پنطیکاست به کار برد، **در اصل این کاری بود که در آن خشم انسان، خدا را ستایید و نتیجه‌ی آن به موازات و مشابه زمانی بود که اسرائیل از مصر خارج شد، در صحرا سرگردان گشت و به سرزمین کنعان نرسید.** هر چند دستاوردهای زیادی حاصل شد که در آن حتی یوغ روم تا حدودی شکسته شد و اکنون افراد می‌توانستند کلام خدا را دریافت کنند و بدون ترس، مشابه آنچه سابقاً تجربه کرده بودند، تسلیم تأثیر روح بشوند. این دوره در را برای دوره‌ی عظیم میسیونری که در راه بود، گشود.

ایزابل طیاتیرا به هیچ عنوان در حال دست کشیدن از کنترل خود بر مردم نبود و به این ترتیب می‌بینیم که دختر او آتالیا سر خود را در عصر ساردس به این امید که قادر خواهد بود تا ذریت راستین را با تدابیر و تشکیلات خود خفه کند، برافراشت.

هشدار

مکاشفه 3: 2

“بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما؛ زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.”

ای کاش می شد گفت که عصر ساردس بجای اصلاحات، دوره‌ی احیاء بود. نمی توانم این را بگویم، کلام خدا این را احیاء نمی نامد، بلکه قطعاً آن را اصلاحات می خواند. اگر احیاء بود، این دوره یک دوره‌ی پنطیکاستی دیگری می بود. اما این گونه نبود. بهترین چیزی که می شد درباره‌ی این دوره گفت، این بود که: «ما بقی را که نزدیک به فنا است، استوارنما.» یک چیزی کم بود. بله، قطعاً چیزی کم بود. این دوره عادل شمردگی را داشت، اما تقدس و تعمید روح القدس را کم داشت. این چیزی است که نقشه‌ی اولیه‌ی خدا بود. این چیزی است که در پنطیکاست داشتند. آنها عادل شمرده شده بودند، تقدیس شده بودند و به روح القدس پر شده بودند. به من گوش کنید، دلیل عادل شمرده شدن و تقدیس شدن این است که در انتها به روح القدس تعمید یابید،

به این دلیل است که کلیسا وجود دارد. این هیکل خداست که به روح خدا، یعنی روح القدس پر شده است. همان روحی که بر روی زمین در عیسی بود و باعث می شد آن اعمال عظیم را به انجام برساند، در پنطیکاست به کلیسا بازگشت تا آنها همان اعمالی را که او انجام می داد، انجام دهند. این دوره، آن اعمال را نداشت. اوه، آنها کلام مکتوب را داشتند (اما کلام مشکوف شده را نه). این مقطع اصلاحات بود. اما خدا گفت: «ترسان مباش، ای گلّه‌ی کوچک! «من احیاء خواهم کرد.» و این اصلاحات می بایست نقطه‌ی شروع آن می بود. او می خواست (طبق وعده اش) کلیسا را از عمق های شیطان در ادوار تاریکی گرفته و به عمق های خدا که در پنطیکاست و چندسال نخست در کلیسا وجود داشتند، برگرداند.

حال، مراقب باشید. در دومین آیله‌ی که خواندم، می گوید: «زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.» می دانید معنی «کامل نبودن» چیست؟ یعنی «انجام نشده، تحقق نیافته». این دوره یک دوره‌ی کامل نشده بود. هنوز در ابتدای بازگشت قرار داشت. برای همین است که گفتم کتاب مقدس آن را اصلاحات می خواند، نه احیاء. این روند در تعلیم عادل شمردگی شروع شد و مفهوم آن این است که نجات تماماً از آن خداست. اوه، چقدر لوتر از حاکمیت خدا و برگزیدگی موعظه کرد. او می دانست که این کاملاً از روی فیض است. او کلیسا را از قانون سلسله مراتب کلیسایی جدا کرد. او بت ها را تخریب کرد. اعتراف نزد کشیش را کنار گذاشت و پاپ را محکوم نمود. این شروع بسیار عالی بود، ولی خدا 1500 سال قبل گفته بود: «لوتر! تو این چیزها را شروع می کنی، ولی اینها در دوره‌ی تو آن را به اتمام نخواهد رساند. این را به آینده واگذار کرده ام.» هلولیاه! خدای ما سلطنت می کند. او آنها را از ابتدا می داند. بله، لوتر پیغام آور او بود. وقتی خطاها را بررسی کردیم، این طور به نظر نمی رسید، ولی مردی بود به نام یونس، او هم در زندگی خود دارای نقص بوده، او نبی بود، هرچند که من و شما شاید نخواهیم براساس نحوه‌ی رفتارش این گونه بگوییم. اما خدا خاصان خود را می شناسد و طریق خود را دارد. درست چنان که با یونس داشت، با لوتر نیز در آن عصر طریق خود را داشت و تا انتها هم طریق خود را خواهد داشت.

این دوره، یک دوره‌ی تحقق نیافته و کامل نشده بود. یک عصر اصلاحات، اما خدا آن را این گونه می خواست. می خواهم این را آن گونه که برای یک برادر لوتری بسیار عزیز که رئیس یک دانشکده الهیات در غرب است، به تصویر کشیدم، برایتان بازگو کنم. به خانه‌ی او دعوت شده بودم تا شام را با او صرف کنم و درمورد روح القدس صحبت کنیم. او درمورد خیلی از مسائل گیج شده بود و به من گفت: «ما لوتری ها چه داریم؟»

گفتم: «خوب، مسیح را دارید.»

گفت: «ما روح القدس را می خواهیم. آیا فکر می کنید آن را یافته ایم؟»

گفتم: «بالقوه، به آن ایمان دارید.»

او گفت: «منظورت از بالقوه چیست؟ ما در عطش خدا هستیم. ما یک کتاب در مورد پنطیکاست و عطایای روح خواندیم، چند نفر از ما به کالیفرنیا پرواز کردیم، تا مؤلف کتاب را ملاقات کنیم. وقتی به آنجا رسیدیم او به ما گفت هرچند که او کتاب را نوشته، ولی خودش صاحب عطایا نیست. وقتی عمل عطایا را در خدمت شما دیدیم، می خواستیم که با شما صحبت کنیم، چون شما باید یک چیزی در مورد آنها بدانید.»

دانشکده‌ی این برادر در منطقه‌ای خارج از شهر است که با هکتارها مزرعه احاطه شده و دانشجویان می توانند در آنجا مشغول به کار شوند و به این ترتیب هزینه‌ی تحصیل خود را بپردازند. او همچنین کارخانجاتی دارد که در کنار مزرعه به اشتغال زایی کمک می کند. بنابراین برای این امر با استفاده از مثال مزرعه‌ی او گفتم: «روزگاری مردی به زمین خود رفت تا ذرت بکارد. او علف ها را از زمین بیرون کشید، سنگ ها را کنار زد، زمین را شخم زد و سپس بذر ذرت خود را کاشت. هر روز صبح به زمین خود نگاه می کرد، اما یک روز صبح بجای زمین خشک، هزاران جوانه‌ی کوچک را دید که از زمین بیرون آمده است. او گفت: «جلال بر خدا! بخاطر مزرعه‌ی ذرتم.» سپس از او پرسیدم: «آیا او ذرت داشت؟»

او گفت: «به نوعی، بله داشت.»

گفتم: «بالقوه، بله. و این شما لوتری ها هستید که در اصلاحات جوانه زده اید. می بینید؟ ذرت شروع به رشد نمود. (بعد از اینکه در ادوار تاریکی در زمین پوسید.) بعد از مدتی ساقه رشد کرد و یک روز کاکل ابریشمی ذرت ظاهر شد. کاکل ذرت از بالا به جوانه نگاه کرد و گفت: «شما لوتری های قدیمی هیچ چیزی ندارید. به ما نگاه کنید. ما تولیدکننده هستیم، میسیونری های بزرگ. دوران ما دوران میسیونری است.» آن دوره‌ی کاکل، عروسلی بود. آنها بزرگترین میسیونرها بودند، و حتی از ما در

دوران خودمان بهتر بودند. آن عصر چه کار کرد؟ مانند گرده در نسیم پراکنده شدند.

حال قدم بعدی چیست؟ منطقاً ما فکر می‌کنیم که شکل‌گیری حقیقی و درو محصول، دوره‌ی کامل می‌باشد؛ اما این گونه نیست، یک مرحله‌ی دیگر باقی است. این مرحله زمانی است که پوسته شکل می‌گیرد تا دانه را بپوشاند و این دقیقاً همین چیزی است که در چرخه‌ی روحانی اتفاق افتاد. در بدو قرن بیستم، در ابتدای عصر لائودیکیه، این ایمان شایع شد که روح القدس همان گونه که در پنطیکاست ریخت، اکنون در حال ریخته شدن است. مردم به زبان‌ها صحبت می‌کردند و مدعی تعمید روح القدس به گواه صحبت به زبان‌ها بودند. ولی من بارها در مرزعه‌ی گندم قدم زده‌ام و در اواخر تابستان سر گندم را کنده و در دست خود ساییده‌ام تا دانه‌های گندم را ببینم و در کمال تعجب دیدم که هیچ دانه‌ی گندمی در پوسته نبود، هرچند حقیقتاً این‌طور به نظر می‌رسید که گویی گندم آنجا وجود دارد. این یک تصویر کامل و عالی از جنبش به اصطلاح پنطیکاست است.

و این یک اصل اثبات شده است و در این دیده می‌شود که این افراد در یک تعلیم، سازمان یافته‌اند و دوباره خود را محدود ساختند، چنان که تمام تشکیلات پیش از آنها انجام داده بود و اثبات می‌کند که در عوض دانه‌ی حقیقی بودن، آنها پوسته یا پوشش محافظی بودند، برای دانه‌ای که باید می‌آمد. این مقطع پوسته، مقطع خطری است که عیسی در انجیل متی 24:24 از آن صحبت می‌کند و اگر ممکن بود، برگزیدگان را فریب می‌داد. اوه، مردم فکرمی کردند که این پوسته یا به اصطلاح عصر پنطیکاستی دانه‌ی حقیقی بود. اما اثبات شد که تنها حاملی بود برای حمل حیات به دوره‌ای که احیای حقیقی می‌آید و عروس گندم در قوتی که در حزقیال 2:47-5 صحبت شده، آشکار می‌گردد.

“پس مرا از راه دروازه‌ی شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه‌ی بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است، گردانید و اینک آب‌ها از جانب راست جاری بود.

و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آب‌ها به قوزک می‌رسید.

پس هزار ذراع پیمود و مرا از آب‌ها عبور داد و آب به زانو می‌رسید و باز هزار ذراع پیموده، مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید.

پس هزار ذراع پیمود و نه‌ری بود که از آن نتوان عبور کرد، زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن می‌شود شنا کرد، نه‌ری که از آن عبور نتوان کرد.”

و طریقی که انجام شده توسط اراده‌ی کامل و برنامه‌ی خدا بود. لوتری‌ها در پیغام عادل شمردگی، روح القدس را به صورت بالقوه داشتند و متدیست‌ها بالقوه آن را تحت تقدس داشتند که امروز برگردانده شده است، یک احیاء، روح القدس اینجاست.

“بیدار شو، مابقی را که نزدیکه فنا است، استوار نما.”

حال کل مطلب در دو عبارت بیان شده است و آن دو عبارت، «بیدار شو» و «استوار نما» هستند. «بیدار شدن» فقط دربر گیرنده‌ی بیدار بودن و نخواهید نیست، بلکه «هوشیار بودن». چرا که قرار داشتن در شرایطی غیر از آن، منجر به بروز خطر و زیان می‌شود. استوار کردن یا قوت بخشیدن، مفهومی بیش از قوت بخشیدن دارد، این به معنای اصلاح و برقراری، برای تداوم و دائمی بودن است. این فرمان، اشاره به چیزی است که از حقیقت باقی مانده، آماده و یا رو به «موت» است. این بیان روح بعنوان یک تصویر مقابل من قرار می‌گیرد. گروهی از بردگان در یک اسارت کامل، از نظر فیزیکی و اخلاقی قیام کرده و از دست اسیر کنندگان خود گریختند، (در اصل این مفهوم ساردس است، گریختگان). آنها تعقیب شده و دستاورد عالی و باشکوه آنها تقریباً از بین رفته است. آنها دوباره به اسارت نرفتند، اما تقریباً تمام چیزی که می‌توان گفت، این است که آنها گریختند، اما نه یک فرار درست طبق کلام. آنها بخش اعظمی از آزادی خود را از دست دادند.

حال خداوند می‌گوید: “شما بالقوه به اسارت بازگشته‌اید، مراقب باشید که برنگردید. برای جلوگیری از بازگشت، هوشیار باشید و همیشه در مورد امور مربوط به اسارتان بیدار باشید، و گرنه همه چیز را از دست خواهید داد. در چیزی که یافته‌ای خود را تقویت کن، چنان که همیشه و دائماً در آنچه داری، بنا کرده شده باشی و به این ترتیب از خسارت‌ها و زیان آینده جلوگیری خواهی کرد. این برای تو فرصتی خواهد بود که آنچه را که «تحقق بخشیده بودی»، محقق سازی.” اما آیا آنها این کار را کردند؟ نه قربان! آنها به آواز روح توجه نکردند و یک دوره‌ی دیگر به اسارت رفت. از این‌رو خدا کسان دیگری را برای انجام اراده‌ی خویش برخیزانید. خدا از فرقه‌ی لوتری گذشت، چنان که از دخمه‌ی فرقه‌های دیگر گذشته و آنها هرگز برنخواهند گشت. خدا باید پیش می‌رفت و در یک عصر دیگر، حقیقتی بیشتر و احیایی بیشتر می‌آورد.

داوری

مکاشفه 3:3

“پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو

خواهم آمد و از ساعت آمدن منبر تو مطلع نخواهی شد."

می‌خواهم یک ترجمه‌ی دیگر (ووئست) از این آیه را بخوانم:

"پس آنچه را یافته‌ای (بعنوان یک سپرده‌ی دائمی) و شنیده‌ای، به یاد آور و آن را نگاه دار و توبه کن."

از این آیه خیلی واضح است که خدا کلام را بعنوان یک سپرده‌ی دائمی به آنها داده است. اینکلام پذیرفته شده و بدون تردید و تغییر از آن آنهاست. حال باید دید که آنها با آنچه خواهند کرد. به آن توجه می‌کنند، یا نه؟ و این درست است. حقیقت پایه‌ی تمامانجیل به آنها داده شده بود، یعنی: "عادل به ایمان زیست می‌کند." و "نجات از آن خداوند است." آنها حقیقت کتاب مقدس را شنیدند که تعالیم روم را فرو ریخت و تمام اقتدار پاپی را بی‌ارزش ساخت. آنها این حقیقت را می‌دانستند که کلیسا نمی‌تواند باعث نجات شود. آنها شام خداوند را درک می‌کردند. نور را در تعمید آب داشتند و تصاویر را بیرون انداختند. درست است؟ رگز دوره‌ای با مردانی که دارای چنان نور پر فروغی باشند، نبوده. آنها آن قدر منور بودند که می‌توانستند کاملاً سیستم قدیمی را پیاده کرده و یا شروعی تازه داشته باشند و بگذارند خدا آنها را هدایت کند. حکم بر حکم و قانون بر قانون. آنها حقیقت را دریافتند، آن را می‌خواستند و شنیدند.

اما سؤال این بود که، آن را چطور شنیدند؟ آیا شنیدند که بر پایه‌ی آن بنا کنند، یا مانند رفتار یونانیان یک موضوعی برای صحبت داشتند و روی آن نظریه پردازی کردند؟ از قرار معلوم کلام غنی راستین بجای رفتار کاربردی و عملی، به طریقه‌ی آکادمیک شنیده شد، چون خدا خواستار تغییر و تبدیل ذهن آنها درباره‌ی آن است. اگر این کلام خداست که حقیقتاً این طور است، پس باید از آن اطاعت کرد. عدم اطاعت باعث آوردن داوری می‌گردد. وقتی نگهبانان معبد مقدس در خواب گرفتار می‌شدند، تنبیه شده و ردایشان سوزانده می‌شد. خدا با آنانی که در این دوره پاسبانی خود را رها کردند، چه خواهد کرد؟

"مانند دزد بر تو خواهم آمد."

ساردس باستان تحت تهاجم و آزار مداوم راهزنانی بود که از کوه‌های اطراف سرازیر شده و مردم را غارت می‌کردند. از این رو آنها به خوبی چیزی را که روح درمورد آمدن خداوند مانند دزد می‌گفت، درک می‌کردند. هوشیاری و تدارک به تنهایی، برای آماده بودن جهت آمدن او کفایت می‌کند. می‌دانیم که این پیغامی برای تاک دروغین است، چون آمدن خداوند چنان که در ایام نوح بود، خواهد بود. هشت نجات یافته از طوفان و سیل قریب‌الوقوع آگاه بودند و به دلیل آگاهی‌شان، آماده و مهیا بوده و نجات یافتند. اما جهان بی‌دینی جاروب شد. هرچند که آنها هر روز با عادل در ارتباط بودند و حقیقت را می‌شنیدند، آن را کنار می‌زدند، تا اینکه دیگر خیلی دیر شده بود. آن افراد کاملاً جسمانی در آن مقطع باستان، نمادی از ایمانداران اسمی این دوره هستند که زندگی آنها پر از امور دنیوی است و چنان خوشی در آنها ایجاد می‌کند که نه اشتیاقی برای امور روحانی دارند، نه هوشیار و آگاهند و نه برای ظهور او آماده شده‌اند.

تشویق

مکاشفه 3: 4

"لکن در ساردس اسم‌های چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید، زیرا که مستحق هستند."

عبارت «اسم‌ها»، مسلماً معنی «افراد» می‌دهد، همان‌طور که در اعمال رسولان 15:1 درمورد کسانی که در بالاخانه بودند، می‌گوید: "عدد اسمی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود..." اما برای من این فراتر از فقط تأکید بر افراد است، بلکه حقیقت مقرر شده‌ی هر دوره را که توسط خداوند ما با تأکید زیاد به ما گفته شده است، نشان می‌دهد. و آن این است که سیستم کلیسای این ادوار از دو تاک تشکیل شده است، تاک راستین و دروغین. خدا در برنامه‌ی عالی خویش هر دو را در کنار هم قرار داده، آنها را کلیسامی خواند.

در این دوره می‌بینیم که آنها را چگونه ملامت کرده، می‌گوید: "به کلیسایی که در..." نه «کلیساهایی که در ساردس»، بلکه آنها را با هم جمع می‌بندد. "کلیسایی که در..."، "اعمال تو را می‌دانم..."، "مرده هستی..."، "اعمال کامل نیست..." و سپس ادامه می‌دهد: "تو (این کلیسا در ساردس) کسانی را در خود داری که درست هستند و مانند اکثریت در خطا نیستند. اینها در ردای پاک گام برمی‌دارند و شایسته‌ی من هستند." این افراد که مقدسین خدا بودند، «همه در رضامندی خداوند» گام برمی‌داشتند. ردای آنها پاک بود. می‌دانید که در آن ایام ردای یک فرد ممکن بود در راه روی زمین کشیده شده و به خاک و کثیفی آلوده شود. اینها مراقب بودند چگونه گام بردارند تا توسط جهان آلوده نشوند. آنها در روح بودند و در روح گام برمی‌داشتند. آنها در برابر او مقدس و بی‌عیب بودند. به این ترتیب آنها برنامه و هدف خود را تحقق می‌بخشیدند، چون این چیزی است که افسسیان 4:1 از آن بعنوان برنامه و هدف خدا برای ما یاد می‌کند. "تا در حضور او در محبت، مقدس و بی‌عیب باشیم."

حال از این آیه که نشان می‌دهد برگزیدگان خدا «اسامی چند» هستند، می‌توانید چیزی را که درمورد این دوره تعلیم می‌دادیم، به وضوح ببینید. این دوره پر از هرج و مرج بود. تحقیق نیافته بود. یک جدایی و شقاق در طریق‌ها بود و خدا تقریباً تمام آن را محکوم نمود. بیمار، ضعیف و روبه مرگ بود. این دوره، آن دوره‌ی باشکوهی که تاریخدانان پروتستان تلاش دارند با

یک ذهنیت جسمانی، آن گونه نشان دهند؛ نبود. با نگاهی گذرا به آن درخت، می‌توان دید که فاسد، بد و عاری از برگ و بی‌ثمر از میوه است، به جز چند میوه‌ی کرم خورده‌ای که داشت روی زمین می‌افتاد. اما یک لحظه صبر کنید. دقیق‌تر نگاه کنید. آنجا در بالاترین نقطه، در نور خورشید، چند میوه‌ی «نوبر» یعنی «اسامی چند» که در او کاملند، قرار داشتند. چراکه از او مولود شدند، از او پر شده‌اند و به واسطه‌ی کلام با او راه می‌روند.

خدا را شکر برای «این تعداد اندک».

«با من خواهند خرامید».

خدا می‌گوید این چیزی است که در این گام برداشتن روبه بالا به ایشان عطا می‌کند. این بخشی از میراث آنهاست که خدا برای ایشان محفوظ داشته است. اگر آماده بودند تا در تله‌ها و دام‌ها با او گام بردارند و باعث افتخار او باشند، او آنها را پاداش می‌داد. او زحمات محبت ما را فراموش نمی‌کند. خدا همیشه اجر زحمات ما برای خشنودی او را به ما پرداخت می‌کند.

بله، آنها در جهان گام برداشتند و جزئی از آن نشدند. آنها اجازه ندادند که سیستم جهان بر ایشان غالب شود. وقتی اسامی مشهور این دوره تسلیم چابپلوسی حکومت شده و ذهنیت سیاسی را بجای ذهنیت روحانی پذیرفتند و در مسیر بازگشت به جهان بودند، این تعداد اندک برای کلام خدا ایستادند و در نتیجه خداوند را حرمت نهادند، حال او نیز ایشان را حرمت خواهد نهاد، چون آنها با او در ردای سفید خواهند خرامید. ایشان بر روی زمین، خود را با او هویت بخشیدند و اکنون او خود را در اورشلیم آسمانی با ایشان خواهد شناساند. و این شناسایی و تطبیق چقدر حیرت آور خواهد بود! وقتی به محبت و مدارای او فکر می‌کنم، هم باعث مسرت و هم باعث تضرع من می‌گردد، چون متوجه می‌شوید که او ردایی متفاوت از رنگ ردای مقدسین بر تن ندارد. چنان‌که پادشاهان زمین انجام می‌دهند. نه، آنها شبیه او هستند و او شبیه ایشان است. آنها مانند او هستند، چنان‌که یوحنا گفت: «او را آن گونه که هست خواهند دید».

«زیرا که مستحق هستند» متوجه هستید که چه کسی دارد این را می‌گوید؟ این عیسی است که خودش شایسته است. این تنها کسی است که شایسته شمرده شد تا کتاب را از دست تخت‌نشین بگیرد. و این شایسته اکنون دارد به مقدسین خویش می‌گوید: «مستحق هستید.» این شایسته اینجاست، تنها کسی که صلاحیت داوری دارد، (و به راستی تمامی داوری به او سپرده شده است.) می‌گوید: «مستحق هستید».

این کلمات، عجیب و عالی هستند، مانند چیزی که در رومیان 33:8 ب می‌بینیم:

«خدا می‌گوید من عادل».

آنجا در نور سفید عدالت خدا، صدای شیرین عیسی را می‌شنویم که می‌گوید: «اینها از آن منند، آنها عادلند، آنها مستحقند. با من در ردای سفید خواهند خرامید».

وعده برای غالب شده

مکاشفه 3: 5

«هر که غالب آید، به جامه‌ی سفید ملبس خواهد شد و اسماورا از دفتر حیات محو نخواهم ساخت، بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود».

هر که غالب آید، به جامه‌ی سفید ملبس خواهد شد».

این درحقیقت تکرار آیه‌ی 4 است که در آن به آن تعداد خیلی کمی که ردای خود را آلوده نساختند، اشاره می‌کند. سال‌ها پیش ما ضرب‌المثلی داشتیم که بدون تردید از این آیه گرفته شده بود. آن مثل این بود: «دامت را پاک نگه دار.» به این مفهوم که «در چیزهای مشکوک و سؤال برانگیز وارد نشو، ممکن است دیگران در آن دخیل باشند و تو هم وسوسه شوی که درگیر آن بشوی، یا شاید کسی بخواهد تو را در آن درگیر کند، پس با دقت و هوشیاری از آن فاصله بگیر.» حال خدا می‌خواهد به کسانی که این توصیه را دنبال نمودند، پاداش عطا کند. آنها قرار است که به جامه‌ی سفید پوشانده شوند، چنان‌که او به سفید ملبس است. پطرس، یعقوب و یوحنا، او را در کوه هیئت تبدیل دیدند و لباس او سفید و درخشان بود. این طریقی است که قرار است مقدسین پوشانده شوند. ردای آنها درخشان خواهد بود، بسیار سفید.

می‌دانید که در زمان‌های آخر زیست می‌کنیم. در این دوره است که کلیساها دور هم جمع خواهند شد و همان‌طور که اکنون سیاست‌های جهان را کنترل می‌کنند، به زودی مسائل مالی دنیا را کنترل خواهند نمود. سپس، اگر عضو تشکیلات جهانی کلیساها نباشی، قادر به خرید و فروش نخواهی بود. همه چیز را از دست خواهی داد. آنانی که در راستی با خدا می‌مانند و ردای خود را از آلوده شدن به این «سیستم جهانی» کلیسا پاک نگه می‌دارند، از نظر جسمانی همه چیز را دست خواهند داد. یک وسوسه‌ی عظیم تسلیم شدن در برابرشان قرار خواهد گرفت. واعظین با این بهانه تسلیم خواهند شد که خدا را در چارچوب سیستم وحش ضد مسیح خدمت خواهند کرد. آنها تسلیم خودستایی و تملق سلسله مراتب خواهند شد و مردم این شبانان کذب

را تا ذبح شدن، دنبال خواهند نمود. اما ایشان در داوری، عریان یافت خواهند شد. آن جامه‌های سفید به ایشان داده نخواهد شد و با او نخواهند خرامید. نمی‌توانید با ردای چرکین دنیا بخرامید. نمی‌توانید اینجا دست در دست شریر بگذارید و توقع داشته باشید که با خدا باشید. وقت بیدار شدن و شنیدن آوازی است که می‌گوید: «ای قوم من! از میان او (مذهب تشکیلاتی) بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.» آمین! خدا دارد سخن می‌گوید. از مذاهب این دنیا بگریزید، چنان‌که از بلایا می‌گریزید. با دنیا همگام نشوید و ردایتان را با توبه و خون بره، سفید کنید. اما این را الآن انجام دهید، چون فردا ممکن است خیلی دیر باشد.

“هرکه غالب آید... اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت.”

یک بار دیگر به سخت‌ترین بخش کلام می‌رسیم. این آیه هم توسط آرمینی‌ها و هم توسط کالونیست‌ها سطحی برداشت شده تا مطابق اهداف آنها باشد.

آرمینی‌ها اعلام خواهند کرد که این آیه مطمئناً انجیل یوحنا 37:6-44 را باطل می‌کند، که می‌گوید:

“هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هرکه به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.

زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده‌ی فرستنده‌ی خود.

و اراده‌ی پدری که مرا فرستاد، این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم، بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.

و اراده‌ی فرستنده‌ی من این است که هرکه پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.”

پس یهودیان درباره او همه‌مه کردند، زیرا گفته بود: “من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.”

و گفتند: “آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟”

عیسی در جواب ایشان گفت: “با یکدیگر همه‌مه نکنید.

کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.”

آرمینیان‌یسم اراده‌ی پدر را نه یک هدف حاکم، بلکه صرفاً یک شوق خودپسندانه می‌انگارند، گویی او کناری ایستاده تا ببیند که انسان‌ها با عطایای نیکو و بخشندگی او، یعنی حیات ابدی، چه می‌کنند. کالونیست‌ها این را نمی‌بینند. چیزی که آنها در این آیه می‌بینند، تسلی و دل‌داری محکمی است که به مقدسینی که در رنج و جفا بوده‌اند، داده شده است. مهم نیست در چه دوران بدی باشند، چقدر جفاها، مهیب بوده باشد، چون غالب شوند کسی است که «ایمان دارد عیسی، مسیح است». و نام او از آن دفتر محو نخواهد شد. برخی‌ها هم می‌گویند که این «دفتر حیات»، «دفتر حیات بره» نیست، زیرا طبق معمول وقتی یک نفر سطحی به یک آیه می‌پردازد، به یک درک سطحی نیز خواهد رسید.

احتمال حذف یک نام از دفتر شهادت خدا، درخور چیزی بیش از یک مطالعه‌ی سطحی و غیرجدی است، چون تاکنون اکثر محققین به این نتیجه رسیده‌اند که خدا اسامی کسانی را که تولد تازه دارند، درست در زمان تولد تازه‌شان در دفتر حیات بره ثبت می‌کند و اگر به هر دلیلی آن اسم قرار باشد حذف گردد، جای آن اسم خالی خواهد بود، چنان‌که قبل از آنکه نامی در آن قرار بگیرد، خالی بود. این صد درصد در تضاد با چیزی است که به راستی کلام تعلیم می‌دهد.

در همین شروع بررسی، باید این را بدانیم که حتی یک آیه وجود ندارد که تعلیم دهد خدا هم‌اکنون در حال جمع‌آوری اسامی است. این تماماً پیش از بنیان عالم انجام شده که به آن اشاره خواهیم کرد. همچنین، مسئله و سؤال این نیست که خود را درگیر دو گروه از مردم کنیم که هر دو فرصت دریافت حیات ابدی را داشته‌اند و یک گروه آن را پذیرفته باشد و اسامی آنها در دفتر قرار گیرد، درحالی‌که سایرین نپذیرفتند و نامشان در دفتر قرار نگرفت. درحقیقت با کلام نشان خواهیم داد، بسیاری که حتی تولد تازه نیافته‌اند وارد حیات ابدی خواهند شد. هرچقدر که ممکن است عجیب به نظر برسد، کاملاً درست است. همچنین نشان خواهیم داد گروهی از مردم هستند که نامشان پیش از بنیان عالم در دفتر قرار گرفته و تحت هیچ شرایطی آن اسامی از دفتر محو نخواهد شد. اما این را هم نشان می‌دهیم، گروهی هم هستند که نامشان پیش از بنیان عالم در آن دیوان بوده و نامشان از آن حذف خواهد شد.

برای شروع، باید بدانیم که هیچ پایه و اساسی برای این ادعا که «دفتر حیات بره» همان «دفتر حیات» نیست، وجود ندارد. دفتر حیات می‌تواند دفتر حیات بره یا دفتر حیات مسیح یا دفتر تو و دفتر زندگان خطاب شود. فقط اسامی در آن مکتوب است.

مکاشفه 13 : 8

“و جمیع ساکنان جهان جز آنانی که نام‌های ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود، مکتوب

است، او را (وحش را) خواهند پرستید.”

مکاشفه 17: 8

“و آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت، و ساکنان زمین، جز آنانی که نام‌های ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.”

مکاشفه 12: 15-20

“و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.

و دریا مردگانی را که در آن بودند، باز داد؛

و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند، باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت. و موت و عالم اموات به دریاچه‌ی آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه‌ی آتش.

و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه‌ی آتش افکنده گردید.”

می‌توانید ببینید که هر چند به دفترها اشاره شده، اما همیشه به یک کتاب که محتوی اسامی است، اشاره می‌شود. در مکاشفه «دفتر حیات برّه» یا «دفتر حیات» خوانده می‌شود

حال این کتاب کجا قرار دارد؟ انجیل لوقا 17: 10-24

“پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته، گفتند: “ای خداوند! دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.”

به ایشان گفت: “من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.

اینک شما را قوت می‌بخشم که ماران و عقرب‌ها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.

ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند، بلکه بیشتر شاد باشید که نام‌های شما در آسمان مرقوم است.”

در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: “ای پدر مالک آسمان و زمین! تو را سپاس می‌کنم که این امور را از دانیان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر! چون که همچنین منظور نظر تو افتاد.”

و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: “همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر؛ و نه که پدر کیست، غیر از پسر. و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.”

و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده، گفت: “خوشبحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.

زیرا به شما می‌گویم بسا انبیاء و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.”

دفتر حیات مسلماً در آسمان است و در تخت بزرگ سفید داوری ظاهر خواهد شد. در این آیات عیسی گفت که نام‌های ایشان در آسمان مکتوب است. آنها در دفتر حیات مکتوب شده بودند، چون آنجا جایی است که نام‌ها قرار دارد. عیسی داشت با هفتاد شاگرد صحبت می‌کرد، (آیه 17) اما او داشت با دوازده شاگرد هم صحبت می‌کرد. (آیه 23) همه‌ی آنها از اینکه دیوها به نام عیس یاز آنها اطاعت کردند، مسرور بودند. پاسخ عیسی این بود که: “شادی مکنید از اینکه ارواح اطاعت شما می‌کنند، بلکه بیشتر شاد باشید که نام‌های شما در آسمان (دفتر حیات) مرقوم است.” در اینجا متوجه خواهید شد که یهودا هم جزء کسانی بود که دیوها را به نام عیسی اخراج می‌کرد، اما می‌دانیم که او فرزند هلاکت بود.

یوحنا 6: 70 - 71

“عیسی بدیشان جواب داد: “آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.” و این را درباره‌ی یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده‌ی وی بشود و یکی از آن دوازده بود.”

یوحنا 17: 12

“مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم و هرکس را که به من داده‌ای، حفظ نمودم؛ که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود.”

یوحنا 10: 11 و 18

عیسی بدو گفت: “کسی که غسل یافت، محتاج نیست، مگر به شستن پای ها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید، لکن نه همه.”

زیرا که تسلیم کننده ی خود را می‌دانست و از این جهت گفت: “همگی شما پاک نیستید.”

درباره ی جمیع شما نمی‌گوییم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام، می‌شناسم؛ لیکن تا کتاب تمام شود «آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه‌ی خود را بر من بلند کرده است.»

حال اگر زبان مفهومی داشته باشید، باید تصدیق کنیم که یهودا توسط عیسی انتخاب شده بود، (انجیل یوحنا 18: 13) اما پاک نبود. (انجیل یوحنا 10: 13-11) یهودا هم از جانب پدر به عیسی داده شده بود. (انجیل یوحنا 12: 17) به این نکته توجه شود که «برگزیدن» و «دادن»، دقیقاً برابر با تصویر موسی و فرعون، یعقوب و عیسو است، چون هرچند که عیسو و فرعون هر دو از پیش شناخته شده بودند، برای غضب پیش‌برگزیده شده بودند، درحالی که سرانجام موسی و یعقوب تکریم و جلال بود. اول پطرس 2: 8-9 الف نشان می‌دهد که هم دارای نقص و هم برگزیده هستند: “زیرا در کلام لغزش می‌خورند و اطاعت آن نمی‌کنند، که برای همین معین شده‌اند، لکن شما قبیله ی برگزیده هستید.” یهودا هم در بین آن دوازده محسوب شد و درحقیقت تا قبل از پنتیکاست، در خدمت سهیم بود.

اعمال رسولان 1: 16 - 17

“ای برادران! می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داوود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.

که او با محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.”

سهیمی که یهودا در میان دوازده شاگرد یافت و بعد از دست داد، نه کمتر از سایر رسولان بود و نه یک خدمت شیطانی بیگانه بود که خود را در میان آنها وارد کرده باشد.

اعمال رسولان 1: 25

“تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن‌باز افتاده، به مکان خود پیوست.”

یهودای ابلسی، یک خدمت خدا داده را از دست داد، خود را کشت و به جایگاه خود پیوست. نام او در دفتر حیات بود، ولی نامش از آن محو گردید.

حال قبل از اینکه این دیدگاه را درمورد یهودا دنبال کنیم، بیایید برگردیم به عهد عتیق و ببینیم که خداوند همین کار را کجا انجام داده است. در پیدایش 23: 35-26 عدد پسران یعقوب دوازده بود و اسامی آنها به این ترتیب بود: رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار و زبولون، یوسف و بنیامین، دان و نفتالی، جاد و اشیر. فرزندان این دوازده پسر دوازده سبط اسرائیل شدند، به استثناء یوسف که قبیله‌ای به نام او نامگذاری نشد، چون در پیشدانی خدا سیزده سبط یا قبیله باید می‌بود و افتخار رساندن اسباط از دوازده به سیزده به دو پسر یوسف داده شده بود. مسلماً می‌دانید که این لازم بود، چون لاوی برای خدا به جهت کهنات جدا شد. به این ترتیب، زمانی که اسرائیل از مصر خارج شد و خدا خیمه‌ی اجتماع را در بیابان به آنها داد، لاوی را می‌بینیم که به دوازده سبط اسرائیل به نام‌های رئوبین، شمعون، یساکار، یهودا، زبولون، بنیامین، دان، نفتالی، جاد، اشیر، افرایم و منسی خدمت می‌کند. ترتیب اسامی لشکرها را در اعداد 10: 11-28 به این ترتیب نام می‌برد. در آنجا اشاره‌ای به یوسف و لاوی نیست. اما وقتی به مکاشفه 4: 7-8 نگاه می‌کنیم، جایی که می‌گوید: “و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.”، آنها را به ترتیب نام می‌برد. یهودا، رئوبین، جاد، اشیر، نفتالی، منسی، شمعون، لاوی، یساکار، زبولون، یوسف، بنیامین. با احتساب لاوی و یوسف در میان آنها ما دوباره به عدد دوازده می‌رسیم، اما این درحالی است که افرایم و دان اینجا دیده نمی‌شوند.

اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که چرا این دو قبیله حذف شده‌اند؟ پاسخ در تثنیه 29: 16-20 قرار دارد.

“زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امت‌هایی که عبور نمودید، گزشتیم.

و رجاسات و بت‌های ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید.

تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد.

و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود، در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: "هرچند در سختی دل خود سلوک می‌نمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود."

خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دود افشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.

در اینجا اشاره به لعنت بخاطر بت‌پرستی یا زنا‌ی روحانی شده است. قبیله‌ای که به بت‌پرستی رو بیاورد، می‌بایست نامش حذف گردد. و سابقه‌ی دو قبیله‌ای که نامشان بخاطر بت‌پرستی حذف گردیده را در اول پادشاهان 25:12-30 می‌بینیم.

"و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فئوتیل را بنا نمود.

و یربعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داوود خواهد برگشت،

اگر این قوم به جهت گذرانیدن قربانی‌ها به خانه‌ی خداوند به اورشلیم بروند، همانا دل این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رحبعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت.

پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله‌ی طلا ساخت و به ایشان گفت: "برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است؛ هان ای اسرائیل! خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند."

و یکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرارداد.

و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می‌رفتند."

هوشع 4: 17

"افرایم به بتها ملصق شده است؛ پس او را واگذارید."

توجه داشته باشید که مجازات بت‌پرستی این بود که نام آن قبیله باید از «زیر آسمان» محو می‌گردید. تشنه 20:29 نمی‌گوید که «در آسمان» محو خواهد گردید، بلکه از زیر آسمان. و این دقیقاً همان گونه‌ای است که هست، چون اسرائیل اکنون به فلسطین بازگشته و به زودی خداوند 144000 نفر از آنها را مهر خواهد نمود. اما دان و افرایم در میان آنها نیستند.

مکاشفه 7: 4 - 8

"و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط روبیندوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛

و از سبط اشیر دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛

و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛

از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند."

(توجه کنید که افرایم و دان حضور ندارند.)

حال نگاهی بیندازیم به دانیال 1:12 که به این صد و چهل و چهار هزار نفر که در زمان مهر ششم و زمان مصیبت عظیم یا مصیبت یعقوب مهر می‌شوند، اشاره می‌کند.

"و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هریک از قوم تو که در دفتر حیات مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد."

هرچند بعد از این دوره‌ی مصیبت (در خلال سلطنت هزار ساله) چنان که توسط حزقیال در 1:48-4 و 22-29 دیده شده، قبایل دوباره در نظم الهی قرار می‌گیرند، اما از زمانی که افرایم و دان خود را به بت‌ها ملحق کردند، مردند و دیگر هیچ رسمیتی ندارند. متوجه هستیم که از زمان تخریب اورشلیم، تمام سوابق قبایل از بین رفت، تا هیچ کس نتواند به یقین بگوید که از کدام قبیله است، اما خدا می‌داند. آن خدای بزرگ که دارد اسرائیل را به فلسطین برمی‌گرداند، دقیقاً می‌داند که هر اسرائیلی حقیقی به کدام قبیله تعلق دارد. دان و افرایم در میان تمام صد و چهل و چهار هزار نفری که جمع شده‌اند، جایی نخواهد داشت.

اینها اسباط اسرائیل هستند. حزقیال 48: 1 - 8 و 22 - 29

“و این است نام‌های اسباط: از طرف شمال تا جانب حَتُّون و مدخل حَمات و حَصْر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حَمات حدّ آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت.

و نزد حدّ دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای آشیر یک قسمت.

و نزد حدّ آشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت.

و نزد حدّ نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت.

و نزد حدّ منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت.

و نزد حدّ افرایم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رثوبین یک قسمت.

و نزد حدّ رثوبین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودا یک قسمت.

و نزد حدّ یهودا از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه ای که می‌گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار (نی) و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود.

و از ملک لاویان و از ملک شهرکه در میان ملک رئیس است، حصّه‌ای در میان حدّ یهودا و حدّ بنیامین از آن رئیس خواهد بود.

و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت.

و نزد حدّ بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت.

و نزد حدّ شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یساکار یک قسمت.

و نزد حدّ یساکار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت.

و نزد حدّ زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت.

و نزد حدّ جاد بطرف جنوب به جانب راست حدّ (زمین) از تامار تا آب مریبه قادش و نهر (مصر) و دریای بزرگ خواهد بود.”

تصویر دیگری که می‌توانیم در نظر بگیریم، داستان ترک مصر به سمت سرزمین کنعان توسط اسرائیل است. هدف خدا در این عصر این بود که اسرائیل را بیرون آورده و به آنجا وارد کند، از این جهت که او را عبادت کنند. از این رو، وقتی از مصر خارج شدند، همه تحت پوشش خون بره‌ی قربانی بودند، همه از آب‌های تعمید دریای سرخ عبور کردند، همه ی آنها از معجزات عظیم مسرور شدند، همه من را خوردند، همه از صخره آب نوشیدند. تا جایی که مربوط به برکات مشهود ظاهری و تجلیات می‌شدند آنها همه یکسان و برابر، در آن سهیم بودند. اما وقتی به موآب رسیدند، آنهایی که در جشن بعل فغور ملحق شدند، همه مردند. لاشه‌های آنها در صحرا افتاد، چون آنجا، جایی بود که آنها کلام خدا را رد کرده، از آن برگشتند. حال این چیزی است که عبرانیان 1:6-9 از آن صحبت می‌کند و در عصر پرغامس خیلی با دقت به آن پرداخت شده. نمی‌توانید فقط با بخشی از کلام همراه شوید، باید تمام کلام را بگیرید. افرادی هستند که در ظاهر تقریباً صد درصد درگیر امور خدا به نظر می‌رسند. آنها مانند یهودا هستند. هیچ کس به جز عیسی، نمی‌دانست که یهودا واقعاً چه نوع فردی است. بعد روزی رسید که یهودا دقیقاً کاری را انجام داد که اسرائیل در بعل فغور انجام داد. او تصمیم گرفت که می‌خواهد به نیروهای تاک دروغین ملحق شود و وارد تشکیلات مالی، سیاسی، مذهب ضد کلام و ضد مسیح بشود و چنین کرد. او فریب خورد، ولی یازده شاگرد دیگر فریب نخوردند. آنها نمی‌توانستند فریب بخورند، چون آنها از برگزیدگان بودند. پس زمانی که یهودا رفت و به خداوند خیانت نمود، نامش از دفتر حیات محو گردید. (مکاشفه 19:22)

مطمئنم متوجه شده‌اید کسانی که نامشان در دفتر حیات بود، جزئی از روال مذهبی آن زمان بودند که در محوریت خدای راستین و پرستش او قرار داشت، هرچند که آنها براساس راستی (کلام) پرستش نمی‌کردند، مانند یهودا، آنها هرگز تمام راه را نمی‌رفتند. می‌بینید که یهودا چطور برگزیده‌ی خدا بود. او در راستی تعلیم یافته بود، او در دانستن اسرار سهیم بود، او از قوتی که به او عطا شده بود، خدمتی داشت و بیماران را شفامی‌داد و به نام عیسی، دیوها را اخراج می‌کرد؛ اما وقتی زمان آزمون رسید، او خود را به طلا و قدرت سیاسی فروخت. او به پنطیکاست نرفت که روح خدا را دریافت کند. او از روح عاری بود، اشتباه نکنید، کسی که حقیقتاً توسط روح القدس در بدن مسیح تعمیدی افته و پری روح را دریافت می‌کند، تا به انتها در کلام خواهد بود. این گواه تعمید یافتن به روح القدس است. یهودا نتوانست. بسیاری همان‌جا قاصر خواهند بود و زمانی که از رفتن در آن کلام قاصر باشند، نامشان از دفتر حیات محو خواهد شد.

برای اینکه مبحث حذف شدن نام‌ها از دفتر حیات را بیشتر روشن کنیم، باید تفکرمان را نسبت به اسرائیل در ایام موسی گسترش دهیم.

خروج 32 : 30 - 34

“و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: ”شما گناهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.“

پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: “آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند.

الآن هرگاه گناه ایشان را می‌آمرزی و گرنه مرا ازدفترت که نوشته‌ای، محو ساز.”

خداوند به موسی گفت: “هرکه گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم.

و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته‌ام، راهنمایی کن. اینک فرشته‌ی من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.“

این بسیار واضح و آشکار است که اسامی ازدفتر حیات محو شده و خواهد شد، قبل از اینکه دیگر زمانی نباشد. در این جای خاص به دلیل بت‌پرستی بود، درست مانند زمانی که دان و افرایم حقوق خود را بعنوان قبیله بخاطر پرستش گوساله‌ی طلایی از دست دادند. تمام کسانی که بت‌ها را پرستیدند، نامشان از دفتر حیات محو گردید.

وقتی اسرائیل هدایت و رهبری خدا در ستون آتش را رد کرد و به پرستش گوساله‌های طلایی رو آورد، نامشان از دفتر حیات محو گردید. خروج 32:33 می‌گوید: “هرکه گناه کرده است، نام او را از دفتر خود محو سازم.” اگر چنین روی گردانی به سمت بت‌ها مجازات حذف شدن نام‌ها از دفتر حیات را می‌طلبد، پس به‌طور یقین رد کردن عیسی مسیح بعنوان ماشیح از جانب اسرائیل، مجازاتی به همین سنگینی را می‌طلبد. دقیقاً همین‌طور است.

در مزامیر باب 69 که تحقیر عیسی را نشان می‌دهد، در آیات 21 تا 28 چنین می‌گوید:

“مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.

پس مائده‌ی ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند، دامی باشد.

چشمان ایشان تار گردد تا نبینند و کمرهای ایشان را دائماً لرزان گردان.

خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد.

خانه‌های ایشان مخروبه گردد و در خیمه‌های ایشان هیچ‌کس ساکن نشود.

زیرا بر کسی که توزه‌ای جفا می‌کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می‌نمایند.

گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.

از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند.“

وقتی یهودیان عیسی را رد کردند، یک بازگشت عملی خدا از یهودیان به سمت امت‌ها اتفاق افتاد.

اعمال رسولان 13 : 46 - 48

“آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: ”واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته‌ی حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت‌ها توجه نماییم.

زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که تو را نور امت‌ها ساختم، تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی.“

چون امت‌ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.“

این به آن مفهوم نیست که اسامی دیگری از اسباط اسرائیل در دفتر حیات باقی نخواهد ماند، چون خیلی از اینها (نه بسیاری) به واسطه‌ی چارچوب برگزیدگی در دوره‌ی کلیسای امت‌ها خواهند بود و وارد بدن مسیح می‌شوند که نشان می‌دهد درواقع نامشان در دفتر حیات باقی بود. و نیز نشان خواهیم داد که براساس مهرینجم، به گروه کثیری از شهدای یهودی، ردای سفید و حیات ابدی از جانب خداوند داده خواهد شد. همچنین صد و چهل و چهار هزار نفر در آمدن او مهر خواهند شد و اثبات

می‌کند که نامشان از دفتر حیات محو نشده بود. اما این به طرز بسیار دقیقی در مزامیر باب 69 نشان داده شده که شیران یا رد کنندگان ناعادل مسیح و تخریب کنندگان قوم او هستند که نامشان از دفتر حیات محو شده است.

همان‌گونه که اکثریت اسرائیل (قوم برگزیده‌ی خدا) بخاطر رد کردن عیسی، حق خود در دفتر حیات را از دست داد، اکثریت کلیسای امت‌ها هم وارد محکومیت می‌شود که نتیجه‌ی آن حذف نام ایشان از دفتر حیات به جهت رد کردن کلام و در نتیجه ورود به جنبش شورای جهانی کلیساهاست که در واقع صورتی برای وحش می‌باشد.

در اینجا نکته‌ی دیگری وجود دارد که باید به آن پردازیم. در تخت بزرگ سفید داوری، یک جدایی بین اقوام وجود دارد. دفتر حیاتگ شده می‌شود و سپس دفتری دیگر گشوده می‌گردد.

متی 25 : 31 - 46

“اما چون پسرانسان در جلال خود با جمیع ملائکه‌ی مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،

و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان، میش‌ها را از بزها جدا می‌کند.

و میش‌ها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.

آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: “بیاید ای برکت یافتگان از پدر من! و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.

زیرا چون گرسنه بودم، مرا طعام دادید. تشنه بودم، سیراب نمودید. غریب بودم، مرا جا دادید.

عریان بودم، مرا پوشانیدید. مریض بودم، عیادتم کردید. در حبس بودم، دیدن من آمدید.”

آنگاه عادلان به پاسخ گویند: “ای خداوند! کی گرسنه‌ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه‌ات یافتیم تا سیراب نماییم؟

یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم، یا عریان تا بپوشانیم؟

و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟”

پادشاه در جواب ایشان گوید: “هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچک‌ترین من کردید، به من کرده‌اید.”

پس اصحاب طرف چپ را گوید: “ای ملعونان! از من دور شوید، در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است.

زیرا گرسنه بودم، مرا خوراک ندادید. تشنه بودم، مرا آب ندادید.

غریب بودم، مرا جا ندادید. عریان بودم، مرا نپوشانیدید. مریض و محبوس بودم، عیادتم ننمودید.”

پس ایشان نیز به پاسخ گویند: “ای خداوند! کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمت نکردیم؟”

آنگاه در جواب ایشان گوید: “هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکردید.”

و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.

مکاشفه 20 : 11 - 15

“و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته، که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.

و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.

و دریا مردگانی را که در آن بودند، باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند، باز دادند؛ و

هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.

و موت و عالم اموات به دریاچه‌ی آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه‌ی آتش.

و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه‌ی آتش افکنده گردید.

هم عادل و هم ظالم در داوری خواهند بود. این گونه می‌گوید. این عادلان، عروس نخواهند بود، زیرا عروس با او در داوری می‌نشیند.

اول قرن‌تیا 6 : 2 - 3

“یا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟

آیا نمی‌دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد، تا چه رسد به امور روزگار؟

مکاشفه 3 : 21

آنکه غالب آید، این را به وی خواهیم داد که بر تخت بامن بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.

می‌بینید، عروس با او در تخت نشسته است، چون باید جهان را داوری کند، باید با او (داماد) در داوری نشسته باشد. این دقیقاً چیزی است که دانیال دید.

دانیال 7 : 9 - 10

و نظر می‌کردم تا کرسی‌ها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخ‌های آن آتش ملتهب بود.

نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کروورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.

می‌بینید؟ این همان صحنه است، چون هزاران‌هزاری که او را خدمت می‌کردند، عروس هستند. چه کسی شوهر را خدمت می‌کند، به غیر از همسر؟

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا این عادلان در داوری هستند؟ هیچ‌جای دیگری نیست که آنها بتوانند بالا بیایند، چون تنها دو رستاخیز وجود دارد و از آنجا که آنها برای رستاخیز یا قیامت اول واجد شرایط نبودند، باید در رستاخیز دوم بالا بیایند که قیامتی از جهت داوری است. آنهایی که شایسته‌ی قیامت اول هستند (عروس)، در داوری نیستند. یوحنا 24:5 “آمین آمین به شما می‌گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد (این یعنی، ایماندار هم‌اکنون دریافت‌کننده‌ی حیات ابدی است که او اکنون در اختیار دارد.) و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به صورت منتقل (دائمی) گشته است. ولی به دقت توجه کنید، عیسی می‌بایست گروهی دیگر را در نظر داشته باشد که در یک رستاخیز معین، حیات ابدی را خواهند یافت. آنها در رستاخیز آن را خواهند یافت، نه اینکه قبلاً بعنوان عضوی از عروس آن رایافته باشند.

یوحنا 5 : 28 - 29

“و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، به جهت قیامت داوری.

من از خود هیچ نمی‌توانم کرد، بلکه چنان‌که شنیده‌ام، داوری می‌کنم و داوری من عادل است؛ زیرا که اراده‌ی خود را طالب نیستم، بلکه اراده‌ی پدری که مرا فرستاده است.”

حال همه‌ی ما می‌دانیم که انجیل یوحنا 28:5-29، ربوده شدن نیست؛ چون تنها مردگان در مسیح در آن زمان از قبور برخوانند خاست و همراه عروس زنده‌ای که هنوز بر روی زمین است، خواهند بود.

اول تسالونیکیان 4 : 16 - 17

“زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و باصور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول، خواهند برخاست.

آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان درآبرها ربوده خواهیم شد، تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و

همچنین با خداوند خواهیم بود.

اما در انجیل یوحنا 28:5-29 می گوید که همه از قبور خواهند برخاست. این همان قیامتی است که در مکاشفه 11:20-15 از آن صحبت شده است، که در آن **مردگان** به حضور خداوند آورده شده و بر حسب اعمالشان داوری شدند و کسانی که نامشان در دفتر حیات یافت نشد، به دریاچه‌ی آتش افکنده شدند.

حال، با این سؤال مواجه می‌شدیم که چرا در داوری باید حیات ابدی داده شود؟ درحالی که به نظر می‌رسد تمامی رسالات به‌طور قطع به این نکته اشاره دارد که یا باید روح مسیح را داشته باشد و یا هلاک شود. هرچند این گونه به نظر می‌رسد، ولی نباید این سخن عیسی را هم بی‌اعتبار بدانیم که به‌طور بالقوه نشان می‌دهد کسانی در دفتر حیات یافت می‌شوند که حیات ابدی را یا قبل از قیامت عمومی می‌یابند، یا بعد از آن.

پولس این حقیقت را کتمان نمی‌کند، چون بصورت خیلی واضح در رساله‌ی فیلیپیان 3: 11 می‌گوید:

“مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم.”

این اعلان بسیار خاص است. همه‌ی ما می‌دانیم که همگی در یک قیامت خواهیم بود، چه بخواهیم چه نخواهیم. همه قیامت خواهیم کرد. پس پولس به سختی می‌گوید: “مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم.” حقیقت امر این است که او این را نمی‌گوید. قرائت تحت‌اللفظی این است: “تا مگر به هر وجه ممکن به قیامت از میان مردگان برسم.” این رسیدن به رستخیز عمومی یا رستخیز دوم نیست، بلکه رسیدن و سهیم شدن در قیامت نخست، که درباره‌ی آن گفته شده است: “خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد، بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد. قیامت نخست هیچ ارتباطی با موت ثانی ندارد، این در انتهای هزار سال است یعنی زمانی که سایر **مردگان** زنده شوند. در آن روز کسانی خواهند بود که برای حیات جاودان پیش می‌آیند و گروهی که در موت ثانی گرفتار خواهند شد. نیازی به حدس و گمان درمورد کسانی که در قیامت دوم حیات ابدی به آنها داده شده، نداریم. به ما گفته شده به این سبب که آنها با «برادران» مهربان و نیکو بوده‌اند، حیات به آنها داده شده و کسانی که قیامت کردند و به دریاچه‌ی آتش افکنده شدند، به دلیل بدرفتاری با «برادران»، با آنها این گونه رفتار خواهد شد. و چون این کلام خداست، ما به سادگی آن را می‌پذیریم. در اینجا بحثی وجود ندارد، یک بیان ساده‌ی حقیقت است.

برای روشن‌تر شدن این مطلب، به‌طور خاص به کلمات انجیل متی 25:31-46 توجه کنید. در اینجا گفته نمی‌شود که عملاً یک شبان دارد میش‌ها را از بزها جدا می‌کند، بلکه مانند شبانی که میش‌ها را از بزها جدا می‌کند. در این مقطع زمانی خاص (تخت سفید داوری) گوسفندی وجود ندارد. گوسفندان در آغل او هستند، آنها صدای او (کلام) را شنیده‌اند و او را متابعت کرده‌اند. **آنها الحال حیات ابدی را دارند و نمی‌توانند در داوری بپایند.** اینها حیات ابدی را ندارند و در داوری هستند، اما به آنها اجازه داده می‌شود که به حیات ابدی وارد شوند. اما طبق چه اساسی به حیات ابدی وارد می‌شوند؟ مسلماً نه بر این اساس که حیات او را دارند، چنان‌که عروس دارد، اما آنها آن را دریافت می‌کنند، چون با برادران او مهربان بوده‌اند. آنها خود، برادران او نیستند، این آنها را با عیسی هم ارث می‌سازد. آنها وارث چیزی به جز حیات نیستند. آنها در هیچ کرسی و هیچ چیز دیگری با او سهیم نیستند. نام آنها باید در **دفتر حیات بوده باشد و محو نگردد.** آنها بخاطر محبتشان نسبت به قوم خدا، شناخته شده و نجات یافته‌اند. تردیدی نیست که اینها فرزندان خدا را خدمت و امداد نموده‌اند. شاید مانند نیکودیموس و عمالائیل، در زمان سختی‌ها برای فرزندان ایستادند.

حال اگر به نظر می‌رسد که این نشان از احیاء دارد، دقت کنید؛ چون شریران احیاء نشدند، بلکه به دریاچه افکنده شدند. نام خیلی از کسانی هم که از میان رفتند، در دفتر حیات بود، اما آنها از دفتر حیات محو شدند، چون نتوانستند قوم خدا را که کلام زنده‌ی آشکار شده (رساله‌های زنده) برای زمان خود بودند، حرمت نهند.

حال بگذارید خیلی صریح باشیم. اینها امت‌ها نیستند که بخاطر پناه دادن و کمک کردن به یهودیان داوری شده و وارد سلطنت هزارساله شده باشند. این از نتیجه‌گیری آیه مشخص است. “وایشان (شریران) در عذاب جاودانی (دریاچه‌ی آتش) خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.” هیچ‌جایی اشاره به انجام دو داوری که شریران در آن به دریاچه‌ی آتش بیفتند، نشده است. فقط وحش و نبی کاذب در انتهای مصیبت عظیم داوری می‌شوند. نه، این تخت سفید داوری است و ایشان طبق آنچه در دفتر مکتوب است، داوری می‌شوند.

این قیامت ثانویه است که «جان‌های زیرمذبح» چنان‌که در مهر پنجم (مکاشفه 9:6-11) نشان داده شده، ردای سفید و مسلماً حیات ابدی به آنها داده شده، وگرنه لزومی به ردای سفید نبود.

“و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شده بودند،

که به آواز بلند صدا کرده می‌گفتند: “ای خداوند قدوس و حق! تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟”

و به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند، تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

خوب دقت کنید که هیچ‌یک از جان‌های زیرمذبح، بخاطر شهادت عیسی، کشته نشده بودند. آنها مانند انطیپاس نبودند که نام او رامحکم داشت. اینها کسانی نیستند که تولد تازه داشته باشند، یا حیات ابدی در اختیارشان باشد. آنها در رستاخیز بالا می‌آیند و حیات را بخاطر ایستادنشان در کلام دریافت می‌کنند. و توجه داشته باشید که اینها چگونه خواستار انتقام هستند. آنها نمی‌توانند از جنس عروس باشند. عروس صورت خود را برمی‌گرداند و می‌گوید: «پدر! اینها را ببخش، چون نمی‌دانند چه می‌کنند.» اینها یهودی هستند. باید باشند، چون در مهر پنجم قرار دارند و در مهر چهارم است که عروس امت‌ها ربوده می‌شود. پس این یهودیان مولود روح او نیستند. آنها حتی به ماسیح بودن عیسی ایمان ندارند. اما همان‌طور که محض خاطر امت‌ها توسط خدا کور شده بودند، خدا بر این اساس که آنها نمی‌توانستند به سمت او بیایند، ولی حقیقتاً به تمام کلامی که می‌دانستند وفادار بودند و بخاطر آن کشته شدند؛ (چنان‌که تعداد بی‌شماری در زمان هیتلر، استالین و غیره کشته شدند و باز کشته خواهند شد.) حیات ابدی را به ایشان داد.

این قیامت دوم است که در آن پنج باکره‌ی نادان بالا می‌آیند. توجه داشته باشید که آنها باکره بودند. آنها روح‌القدس را نداشتند، پس عروس بودن را از دست دادند، درحالی‌که پنج باکره‌ای که روغن داشتند، عروس شدند. اما این افراد بعنوان قوم جدا شده، خدا دوست و در تلاش برای ماندن در کلام، طبق آنچه که از آن می‌دانستند و بخاطر کمک در کار خداوند در انتهای زمان بالا می‌آیند. آنها سلطنت هزار ساله را از دست می‌دهند، که براساس این حقیقت می‌توانید درک کنید که این بسیار مهم‌تر و عالی‌تر از آن چیزی است که تابحال فکرتان را می‌کردیم، یا باور داشتیم.

تمام این افراد نامشان در دفتر حیات بود و در آن باقی ماند. اما نام چه کسانی باقی نماند؟ آنانی که از سیستم کلیسای دنیوی هستند و با عروس جنگیدند، کسانی خواهند بود که نامشان حذف شده است، کسانی که توفیقی نخواهند یافت، آنها به دریاچه‌ی آتش افکنده خواهند شد.

حال بیایید یک گام جلوتر برویم، اما قبل از آن، این مورد را تا اینجا با هم مرور کنیم. قبل از هر چیز با اطمینان کامل می‌دانیم که هدف و برنامه‌ی خدا در برگزیدگی قرار دارد. این در خود او تعیین شده بود. این هدف خدا بود که قومی به شباهت خویش را ثمر آورد که عروس کلام باشد. او (عروس) پیشاز بنیان عالم در او برگزیده شده بود. او از پیش شناخته و محبت شده بود، حتی قبل از اینکه در طول ادوار بر روی زمین ثمر آورده شود. او (عروس) به خون اورستگار شده و هرگز نمی‌توانست به محکومیت بیاید. او هرگز نمی‌تواند در داوری باشد، چون گناه نمی‌تواند بر وی محسوب گردد.

رومیان 4 : 8

«خوشبحال کسی که خداوند، گناه را به وی محسوب نفرماید.»

بلکه درحقیقت عروس باید در کرسی داوری با او باشد و جهان و حتی فرشتگان را داوری نماید. نام او (تکتک اعضای او) پیش از بنیان عالم در بخشی از دفتر حیات بره، مکتوب شده بود. دوم اینکه گروه دیگری وجود دارند. نام آنها هم در دفتر حیات است و در قیامت دوم بالا خواهند آمد، اینها باکره‌های نادان و عادلانی هستند که در انجیل متی 25 از آنها صحبت می‌شود. در میان اینها هم هستند کسانی که وحش را پرستش خواهند نمود و درگیر سیستم ضد مسیح نمی‌شوند، بلکه بخاطر ایمانشان می‌میرند، هرچند که آنها جزء عروس نیستند، چون تولد تازه را ندارند. اما در قیامت دوم بالا خواهند آمد و به حیات ابدی وارد خواهند شد. سوم، مسیحیان مرزی هستند، درست مانند چیزی که در خروج اسرائیل از مصر دیدیم. اینها نامشان در دفتر حیات و اعمالشان در دفاتر مکتوب بود. اینها بخاطر قصور از اطاعت خدا و بخاطر تهی بودن از روح، نامشان از دفتر حیات محو خواهد شد، هرچند که آیات و معجزات در میان آنها بود. در بین این گروه کسانی مانند یهودا خواهند بود که هرچند کاملاً تهی از روح، اما مذهبی هستند و تجلیات را در زندگی خود دارند و همچنان در دفتر، برگزیدگان در او نبودند. کسانی مانند بلعام در این گروه خواهند بود. چهارمین و آخرین، کسانی هستند که نامشان هرگز در دفتر مکتوب نبوده و نخواهد بود..

چنین افرادی در مکاشفه 8:13 و مکاشفه 8:17 یافت می‌شوند.

«و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نام‌های ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود، مکتوب است؛ او را خواهند پرستید.»

«آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت. و ساکنان زمین، جز آنانی که نام‌های ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.»

عیسی گفت که گروه خاصی، هرکس به نام خویش آید را می‌پذیرد. آن «هرکس»، ضد مسیح است. این دقیقاً چیزی است که در مکاشفه 8:13 و 8:17 از آنها می‌گوید. اینها نیز از جانب خدا مقدر شدند، ولی نه برای برگزیدگی. در این گروه افرادی مانند فرعون قرار دارند.

برای همین تو را برانگیختم. ظروف غضب که برای هلاکت آماده شده بود.

رومیان 17:9 و 22

هیچیک از اینها در ثبت حیات قرار نمی گیرند. نمی گویم که هیچ نشانی از آنها نیست، بلکه در ثبت حیات نیستند. در ادامه‌ی این کتاب کمی به هدف وجودی آنها پرداخته شده، ولی می توانیم دو آیه‌ی دیگر را اضافه کنیم.

امثال 16 : 4

“خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شریران رانیز برای روز بلا.”

ایوب 21 : 30

“که شریران برای روز ذلت نگاه داشته می شوند و در روز غضب، بیرون برده می گردند.”

از آنجا که درک این بخش از کلام برای ذهن انسانی دشوار است، باید پذیرفت و با ایمان به آن باور داشت. شاید چیزی که مطرح کردم، به برخی بر بخورد، چون آنها از درک حاکمیت خدا که بیانگر این است که خدا، خداست؛ قاصرند. و چون او خداست، کسی نمی تواند مصلحت و تدبیر او را مغلوب سازد و یا اراده و هدف او را خنثی کند، بلکه او که قادر مطلق است، در همه‌ی امور حکمرانی می کند و با خلقت خود هرچه بخواهد انجام می دهد، چون همه چیز برای رضامندی او خلق شده. بنابراین همان طور که پولس می گوید: “اگر خدا خمیره‌ای بگیرد و از آن ظرفی برای عزیز و ظرفی ذلیل بسازد، چه کسی می تواند با او معارضه کند؟” ما نمی توانیم انکار کنیم که او حق انجام این کار را فقط براساس خلقت دارد. در عین حال او جلوتر رفت و چون طبق رومیان 7:14-9 و گواه غیرقابل انکار این را داریم که عیسی بهای خرید تمام جهان را پرداخت کرد؛ بنابراین او می تواند هرکاری می خواهد با خاصان خود انجام دهد.

“زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ کس به خود نمی میرد.

زیرا اگر زیست کنیم، برای خداوند زیست می کنیم و اگر بمیریم، برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.

زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.

(منظور این آیه مالکیت است، نه رابطه.)

این در یوحنا 17 : 2 نیز مشخص شده است

“همچنان که او را بر هر بشری قدرت دادی تا هرچه بدو داده‌ای، به آنها حیات جاودانی بخشد.”

حال اگر دانای کل بودن را برای خدا محسوب کنیم، باید این را هم بپذیریم که در حکمت و عدالت خویش کامل است. این نقشه‌ی برگزیدگی و تباهی، حکمت خداست که در طول ادوار مکشوف شده، چنان که در افسسیان 3:1-11 می گوید:

“مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جای های آسمانی در مسیح.

چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید، تا در حضور او در محبت مقدس و بی عیب باشیم.

که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده‌ی خود،

برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید، در آن حبیب.

که در وی به سبب خون او فدیة، یعنی آمرزش گناهان را به اندازه‌ی دولت فیض او یافته‌ایم.

که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود، در هر حکمت و فطانت.

چون که سر اراده‌ی خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود،

برای انتظام کمال زمان ها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.

که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنان که پیش معین گشتیم بر حسب قصد او که همه چیزها را موافق رای اراده‌ی خود می کند.”

به این ترتیب اگر خدا چنین مقرر کرده که نام کسانی در دفتر حیات بره مکتوب باشد و نتواند حذف گردد، چون اینها اسامی عروس است، پس ما باید آن را بپذیریم. به همین ترتیب اگر عنوان می‌کند کسانی هستند که نامشان در دفتر حیات قرار گرفته بود، ولی در پیشدانی خدا باید می‌افتادند و نامشان محو می‌گشت، باید آن را بپذیریم و اگر کسانی هم هستند که نامشان هرگز در حیات نبوده، باید آن را هم بپذیریم. و اگر کسانی هستند که بعد از تخت سفیدداوری، منحصرأ براساس خوب و مهربان و عادل بودن نسبت به برگزیدگان خدا که برادران او هستند، وارد حیات ابدی می‌شوند؛ نمی‌توانیم به جز پذیرفتن آن، کاریکنیم. **“زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد، یا که مشیر اوشده؟”** بلکه بیایید در ایمان مطیع او باشیم که پدر ماست و زنده بمانیم.

برای درک بهتر این موضوع شاید عاقلانه باشد که از منظر کلیسا در طول ادوار به آن بپردازیم. تاکنون داشتیم به محو شدن یا حذف اسامی افراد فکر می‌کردیم. الآن می‌خواهیم نه افراد، بلکه گروه‌های نمایانگرشده در کلیسا را در نظر بگیریم. برای این کار، کلیسا را در طول ادوار به گیاه گندم تشبیه می‌کنیم. یک دانه‌ی گندم بر این مبنی کاشته می‌شود که دانه‌ی تک گندم خود را طی زمان و یک پروسه‌ی خاص تولید و تکثیر می‌نماید. آن تک دانه خواهد مرد، اما در موت خویش، حیات‌ی که در آن بود، در یک گیاه رشد می‌کند که حامل حیات‌ی است که باید در حالت تکثیر شده به همان شکل نخستین برگردد. عیسی، بذر ملوکانه‌ی اعظم مرد. این بی‌همتا که حیات کلیساست، در طول تمام هفت‌دوره‌ی کلیسا در میان کلیسا می‌ایستد و حیات خویش را به کلیسا می‌دهد، (حامل) از این جهت که همان حیات در بدن‌هایی به شباهت او، در رستاخیز باز تولید شود. در رستاخیز است که بذر ملوکانه، بذره‌ای ملوکانه‌ی بسیاری را به شباهت خود خواهد دید و آنها مانند او خواهند بود، چون یوحنا می‌گوید: “مانند او خواهیم بود.” این چیزی است که وقتی یحیی تعمید دهنده گفت که عیسی گندم خود را در انبار ذخیره خواهد نمود، به آن اشاره می‌کرد. این رستاخیزی بود که رستگار شدگان که برای حیات ابدی برگزیده شده بودند، داخل شدند.

و بعد، سابقه‌ی این گیاه گندم که هدفش این بوده که دانه‌ی اصلی و اولیه را در حالت تکثیر شده تولید مثل نماید، **دفتر حیات** است. تکرار می‌کنم، سابقه یا پیشینه‌ی این گیاه گندم، دفتر حیات است که بخشی از دفتر حیات **ثبت حیات ابدی** است (قسمتی از دفتر حیات). این به‌طور متقاعدکننده‌ای در بررسی گیاه گندم دیده می‌شود. یک بذر کاشته شده است. کمی بعد یک جوانه دیده می‌شود، اما این هنوز گندم نیست. سپس رشد می‌کند و ساقه می‌شود. این هنوز گندم نیست. حیات آنجا هست، ولی گندم نه. بعد یک سنبله‌ی کوچک که خوشه از آن بیرون می‌آید؛ همچنان گیاه گندم است، ولی هنوز گندم نیست. سپس گیاه گرده افشانی می‌کند و پوسته را می‌بینیم که رشد می‌کند. پوسته بسیار شبیه گندم است، ولی هنوز دانه نیست. سپس گندم در سبوس شکل می‌گیرد. اکنون به چیزی بازگشته که از ابتدا بود. اکنون گندم رسیده، درو می‌شود.

عیسی مسیح مرد. او حیات خویش را دارد. این حیات باید بر کلیسا بازگشت می‌کرد تا فرزندان زیادی را به شباهت خویش در رستاخیز به جلال بیاورد. اما همان‌طور که دانه‌ی گندم باید یک حامل می‌داشت تا دانه‌ی تکثیر شده را ثمر بیاورد، به همین ترتیب باید کلیسایی می‌بود که حامل حیات مسیح باشد. همان‌طور که جوانه، ساقه، پوسته و سبوس حاملینی برای دانه بودند، نه خود دانه، به همین ترتیب بدن کلیسا هم در طول ادوار حامل **دانه** بوده، هرچند خود دانه نبوده. برای همین است که می‌توانیم بگوییم دفتر حیات، **تمام گیاه گندم** است.

دوباره این را مرور کنیم. دانه‌ی اصلی و اولیه کاشته شد و جوانه زد. هنوز دانه نبود. یک ساقه را ثمر آورد، این هم دانه نبود. سپس سبوس را داریم که دانه در آن شکل می‌گیرد. هنوز دانه نیست. خوشه ظاهر می‌شود، سپس گرده بر روی گزن‌ها می‌افتد، بخشی از آن گیاه زنده شده، چیزی از آن دانه‌ی اصلی، در تمام گیاه رشد کرده، بالا آمده و به دانه تبدیل می‌شود. چرا تمام گیاه به دانه وارد نشد؟ چون برای آن کار خلق شده بود. فقط بخشی از گیاه می‌تواند به دانه تبدیل شود، چون فقط جزئی از آن گیاه گندم، **حیات ابدی گندم** است.

نماد و نمونه‌ی عالی آن را در ترک مصر توسط اسرائیل داریم. حدود دو میلیون نفر از مصر خارج شدند. همه به واسطه‌ی خون قربانی‌هایی یافتند. همه در دریای سرخ تعمید یافتند، همه با شادی از ظهور روح‌القدس و برکات از آب بیرون آمدند، همه خوراک فرشته را خوردند، همه از صخره‌ای که آنها را دنبال می‌کرد، آب نوشیدند. اما به غیر از تعدادی اندک، آنها چیزی بیش از حامل برای فرزندان‌ی که باید آنها را دنبال می‌کردند تا به کنعان وارد شوند، نبودند. همه‌ی اسرائیل، اسرائیل نیستند و همه، جز اقلیتی کوچک، نامشان از دفتر حیات محو گردید.

امروز همین حق را در کلیسا داریم. نام‌هایی از دفتر حیات محو خواهد گردید. هیچ نامی از دفتر حیات ابدی حذف نخواهد گردید، چون این پیشینه‌ای دیگر است، هرچند که در دفتر حیات ثبت شده است. و آن **شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات (جاودان) را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات (جاودان) را نیافته است.** و آنانی که حیات را دارند، پیش از بنیان عالم در او بودند، آنها پیش از بنیان عالم در او برگزیده شده‌اند. آن ذریت عظیم ملوکانه، عیسی مسیح، کاشته شد (مرد) و حیات‌ی که در او بود، توسط گیاه گندم بالا آمد و دارد خود را در حالت تکثیر شده در دانه‌هایی (ذریتی) که همان حیات را دارند، باز تولید می‌نماید. و آنها مانند همان دانه‌ی اصلی هستند، چون توسط روح، اصلی هستند.

اکنون می‌توانیم ببینیم که چرا عروس (او در داماد بود، همان‌طور که حوا در آدم بود). رستگار شده، (بازگردانده شده توسط

مالک اصلی) اسامی اعضایش هرگز نمی‌تواند از آن شهادت حذف گردد. عروس جزئی از اوست، او در تخت است، هرگز نمی‌تواند داوری شود. هر عضوی از عروس، عضوی از اوست و او هیچ‌کس را از دست نخواهد داد. اما این به همه در دفتر حیات مربوط نمی‌شود. چون در میان آنها کسانی مانند یهودا هستند که سهمی در آن شهادت و سابقه دارند، ولی نامشان حذف شده است. می‌توانیم کسانی را ببینیم که در ایام آخر آمدند و بعد از انجام اعمال عالی، عیسی به ایشان خواهد گفت که هرگز ایشان را نشناخته است. این به آن معنی نیست که از آنها آگاه نبوده، دانای کل بودن او مانع آن می‌شود، اما آنها نه در پیشدانی در عروس بودند، و نه در پیشدانی در میان عادلان در رستخیز دوم بودند. آنها هیچ ثمره‌ای نیاوردند، (چون خارج از کلام بودند و در آن نماندند). بنابراین آنها محکوم به موت شدند. و همان‌طور که قبلاً نشان دادیم دو گروه بودند که برای عروس ایستادند و برای او تسلی و یاور بودند. آنها نامشان در دفتر حیات باقی می‌ماند و وارد حیات جاودان می‌شوند. در نهایت کسانی مانند فرعون هستند که هرگز نامشان در دفتر حیات نبوده و اینها نیز به دریاچه‌ی آتش افکنده می‌شوند.

دانه‌ی گندم که آماده‌ی درو شد، سابقه‌ی کلیسا است. و همان‌طور که تمام گیاه گندم، دانه‌ی گندم نیست و همان‌طور که تمام گیاه پس از برداشت محصول، استفاده نمی‌شود، کلیسا هم چنین است؛ تمام کلیسا عروس نیست، حیات ابدی نیز به همه داده نشده، بلکه **بخشی** از آن برای ذخیره در انبار جمع‌آوری شده، بخشی از آن حفظ شده تا بتواند در رستخیز دوم وارد حیات جاودان شود و **بخشی** از آن که کاه محسوب می‌شود در دریاچه‌ی آتش سوزانده می‌شود.

و این دقیقاً همان چیزی است که یحیی تعمید دهنده و عیسی گفتند، چون یحیی گفت که گندم جمع‌آوری شده و کاه خواهد سوخت. عیسی گفت: "خارها را جمع کنید و بعد گندم را جمع‌آوری کنید." جنبش جهانی، کلیساها را با هم جمع خواهد کرد، چون **نخست** خارها باید جمع شوند و هرچند که سرانجام آنها سوزانده شدن است، هنگام جمع شدنشان سوزانده نمی‌شوند، بلکه برای مدتی بعد نگه داشته می‌شوند که در انتهای هزار سال یا رستخیز دوم است. اما به محض اینکه خارها جمع شوند، ربوده شدن می‌تواند اتفاق بیفتد و در زمانی مابین جمع شدن خارها و مکاشفه‌ی ضد مسیح اتفاق می‌افتد. سپس زمانی می‌رسد که **همه**، چنان‌که در دانیال دیده شد، با هم می‌ایستند. پادشاه با عروس خود و پیش روی آنها، توده‌ی عظیمی که باید داوری شوند. **بله. همه** آنجا هستند. تمام کتاب‌ها گشوده می‌شود. یک وضعیت نهایی از **همه‌ی** مخلوقات، زمان درو به انتها رسیده، کتاب‌ها گشوده و بسته شده است.

اکنون برای نتیجه‌گیری این موضوع، اجازه بدهید به مطلبی اشاره کنم که در ابتدا عنوان کردم و گفتم حتی یک آیه وجود ندارد که نشان دهد خداوند **در حال حاضر** در حال گردآوری این اسامی است. حقیقتاً این گونه است. هرچند آیه‌ای وجود دارد که اشاره به یک گردآوری در آینده می‌کند. این آیه در مزمایر باب 87 است. این آیه از خداوند صحبت می‌کند که نام کسانی را که در صهیون متولد شده‌اند، ثبت می‌کند. تحت هیچ شرایطی نمی‌توان فرض کرد که خدا باید تا انتهای دوران یا آن مقطع زمانی صبر کند تا به صهیون بپردازد و همه‌ی کسانی را که ممکن است در صهیون متولد شوند، بشناسد. دوباره، این مانع دانای کل بودن اوست. مسلماً او تمام کسانی را که شامل آن افراد می‌شوند، می‌شناسد. اما این چیست؟ آیا این طومار تجدید نظر شده نیست که در آن خدا یک ثبت جدید را از اسامی کسانی که بعد از رستخیز دوم باقی می‌مانند و متعلق به صهیون بودند، قرار می‌دهد؟ مسلم است که این گونه است.

بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.

"اگر مرد بمیرد، بار دیگر زنده شود؟ در تمامی روزهای مجاهده‌ی خود انتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد.

تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دستخود مشتاق خواهی شد." شبان اعظم دارد گوسفندان خود را به نام می‌خواند. صدای خداوند خالق دارد آنها را از خاک می‌خواند، یا اتم‌های آنها را تبدیل می‌کند، البته اگر آنها به خواب نرفته باشند. این ربوده شدن است، این بزم بزرگ نکاح بره و عروس است.

اما ربوده شدن فقط خواندن طومار نیست، در رستخیز دوم، در تخت بزرگ سفید داوری، نام‌ها در برابر پدر و فرشتگان اقرار خواهد شد. توسط کسانی که می‌دانند به من گفته شده که شیرین‌ترین و دلنشین‌ترین صدا در گوش یک فرد، صدای نام اوست. مردم چقدر نام خود را در میان عموم دوست دارند. چقدر تحسین را دوست دارند. اما هیچ آواز زمینی نام شما را به دلنشینی و شیرینی آواز خدا صدا نخواهد زد، اگر نامتان در دفتر حیات باشد و آنجا بماند تا در برابر فرشتگان مقدس مکشوف گردد. چه روزی خواهد بود! وقتی بشنویم که عیسی می‌گوید: "پدر! آنها در ایام سفر زمینی خود، نام مرا بر روی زمین در برابر مردمان، اقرار کردند. اکنون من نامشان را در برابر تو و فرشتگان آسمانی، اقرار می‌کنم."

"هر که گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید."

یک بار دیگر روح سخن گفته است. یک بار دیگر چیزی را که روح به یک دوره‌ی دیگر گفته است، بررسی کردیم و شهادت را درست یافتیم. یک عصر دیگر سپری شد و دقیقاً همان گونه که گفته بود باید باشد، تحقق یافت. چه تسلی‌ای است برای ما که امید داریم تا در عروس زمان آخر باشیم، چون باعث می‌شود قلبمان از شادی اینکه او امین است و هر وعده‌ی خود را انجام می‌دهد، مملو گردد. اگر او نسبت به آنان در عصر ساردس امین و صادق بود، پس به همان صورت در دوره‌ی ما امین و صادق است. اگر آنها به فیض و قوت او پذیرفته شده و توسط او فرمان یافتند، ما نیز خواهیم بود. پس بنابراین بیایید به سمت

تکامل برویم، خداوند را در هوا ملاقات کنیم و همیشه با او باشیم.



www.messagehub.info

موعظه توسط

ویلیام ماریون برانهام

بلکه در ایام صدای "... مکاشفه 10 : 7 ..."